

مقالات پراکنده

فرہاد عرفانی

(مزدک)

فهرست:

چرا آموزش همگانی باید به فارسی باشد؟

قومگرایی، گفتمانی استعماری

مشروعیت اخلاقی در مبارزهء سیاسی

اهمیت حفظ و گسترش زبان فارسی

منافع ملی یعنی چه؟

مشکل استعمار با زبان فارسی

امنیت ملی، یعنی: دفاع فرا سرزمینی

چرا آموزش همگانی باید به فارسی باشد؟



اخيراً ناله هائی! با موتور محرکهء استعمار، در گوشه و کنار شنیده می شود که: خواهان نظام آموزشی به زبانها و گویشهای محلی در ایران است!!! در این رابطه، نظریه پردازی می شود، صفحات و پایگاههای اینترنتی به راه می افتد، کارشناسانی که بقول زنده یاد صادق چوبک: ((خودشان به خودشان مدال و مدرک داده اند!)) به کالبد شکافی حقوق تضییع شده اقوام، در آموزش به زبان مادری، می پردازند و چنان روضهء دو طفلان مسلم می خوانند که، واقعاً دل آدم کباب می شود، از اینهمه ظلم که به اقوام ایرانی می شده است، و این ملت، سه هزار سال از آن بی خبر بوده است! و یکشبه و همزمان با طرح خاور میانهء بزرگ آقای بوش و شرکاء، بخود آمده، و از آن با خبر شده است...!

و اما دم خروس قضا، آنجا آشکار می شود که شما، طرح این مسائل را، در رابطه با جوامعی مانند آمریکا و انگلیس و آلمان و فرانسه و بسیاری دیگر از کشورهای غربی، که دارای اقلیتهای بزرگ زبانی هستند، هرگز نمی شنوید! یعنی جرأت نمی کنید بشنوید!! و یا بهتر بگوییم؛ اجازه نمی دهند حتی در اینمورد شک هم بکنید!!! چه رسد که بخواهید چنین درخواستهایی را مطرح کنید!

مثلاً تصور کنید که همین امروز، اقلیتهای چینی تبار، اسپانیائی تبار، فرانسوی تبار، ایتالیائی تبار و مکزیکی تبار و ... ((که از نظر جمعیتی، تعدادشان، هر کدام به تنهایی، چند برابر اقلیتهای ترک زبان و عرب زبان ایران است))، خواهان به راه انداختن نظام آموزشی، به زبانهای خود، در خاک آمریکا شوند! فکر می کنید با ایشان چه برخوردی خواهد شد؟ و یا بیایید به این بیاندیشید که؛ چرا اصلاً تا کنون، چنین بحثهایی در ارتباط با جوامع بزرگی با اقلیتهای چند میلیونی دارای زبانهای متفاوت، مطرح نشده است!؟

بگذریم! می خواهیم به بحث اصلی خود باز گردیم. فقط در بستن طرح اولیهء این نوشتار، ذکر نکته ای لازم است و آن اینستکه؛ جامعهء فرهنگی و روشنفکری ایران، در استعماری بودن طرح نظام آموزشی به زبانها و گویشهای محلی، کوچکترین شکی نباید داشته باشد و باید در نظر داشته باشد که کوچکترین وجه اخلاقی و حقوقی بر طرح چنین خواسته ای، از جانب امپریالیسم و گروههای داخلی وابسته به آن، ملحوظ نیست! به این دلیل ساده که نظام آموزش هماهنگ، در زمان رضا خان شکل گرفت ((البته سنگ بنا در زمان امیر کبیر گذاشته شده بود)) و در دوران پهلوی هم تداوم

یافت و هرگز از جانب غرب، کوچکترین اعتراضی به کاربرد زبان مشترک، در این نظام آموزش سراسری وارد نشد!!! و نمی توانست اعتراض هم شود، چرا که جدا از خواست غربی ها و یا رضا خان و پسرش، چنین اعتراضی، فقط می توانست نشاندهندهٔ بلاهت معترضین باشد، که احیاناً نمی فهمیدند که؛ چرا نظام آموزش هماهنگ و سراسری، باید به زبان مشترک، ((و نه محلی و قومی)) باشد!

* * * *

پیش از وارد شدن به بحث اصلی، توضیح و تشریح یک نکته اساسی، ضرورتی انکار ناپذیر دارد، چرا که سوء تفاهم و خلط مبحث در آن، باعث شده است که نوکران استعمار، به راحتی به چشم مردم ایران خاک پاشند. این نکته چیزی نیست جز تفاوت؛ ((آموزش زبان مادری)) (با) آموزش به زبان مادری.

آموزش و فراگیری زبان مادری، حق انکار ناپذیری است که تمامی مقوله نامه های بین المللی و همچنین حقوق دمکراتیک و شهر وندی، بر آن صحنه گذاشته و آنرا تأیید و حتی تأکید می نماید و هیچ عقل سلیمی هم در حقانیت آن شکی ندارد. هر انسانی حق دارد زبان مادری خود را فراگیرد، با آن بتواند بخواند و بنویسد و دنیای خود را توسط آن زبان، بیان کند! یعنی آزادی آموختن زبان مادری و آموزش دادن زبان مادری و ابراز عقاید به زبان مادری!

بر این اساس، همهٔ اقلیتهای قومی و محلی در سراسر ایران بزرگ، و نه تنها ایران، که در همهٔ جهان، حق دارند زبان مادری خود را بیاموزند و آنرا حفظ کنند و دولتها نیز وظیفه دارند که امکانات لازم در اینجهت را فراهم آورند! این حق، همانگونه که گفتیم: ((حق فراگیری زبان مادری)) است و در محق بودن آن، جای هیچگونه شک و تردیدی نیست و اقلیتهای غیر فارس زبان در ایران، حق دارند زبانها و گویشهای خویش را فرا بگیرند، آنرا بخوانند و بنویسند و کتاب و نشریه منتشر کنند و...

واما نظام آموزش به! زبان مادری، در کشوری و یا کشورهایی همچون ایران، که اکثریت کشورهای جهان را تشکیل می دهند، بحثی جدید و استعماری است که هیچ ربطی به حقوق اقوام ندارد!!! و تنها و تنها به جهت تکه - پاره کردن کشورها و قدرتهای بزرگ مطرح می شود و هدف از آن، برداشتن موانع، به جهت تسلط هر چه بیشتر بر جهان و منابع آن است!

منظور از آموزش به! زبان مادری، که از جانب استعمارگران و نوکران داخلی آنها مطرح می شود و آنها فقط! در رابطه با ایران! و نه کشورهای خودشان!!!، اینستکه اقلیتهای قومی و زبانی در ایران، که اگر همهٔ گویشهای محلی را در نظر بگیریم،

تعدادشان از صد می گذرد! حق داشته باشند نظام آموزش عمومی به زبان و گویش محلی خود داشته باشند و همه چیز خود را با زبان و گویش محلی خود، رتق و فتق کنند!

بعنوان مثال، در اطراف ارومیه، بچه های ده دمیرچی، به زبان ترکی، فیزیک و شیمی و ریاضی بخوانند و کتابهایشان به این زبان باشد و رادیو و تلویزیون و روزنامه هم به همین زبان داشته باشند و وقتی هم امور اداری دارند؟! با همین زبان کارهای خود را انجام دهند و ... و بچه های روستای ارمنی نشین و ارمنی زبان آارات، به زبان ارمنی، فیزیک و شیمی و ریاضی بخوانند و کتابهایشان به این زبان باشد و رادیو و تلویزیون و روزنامه هم به همین زبان داشته باشند و وقتی هم امور اداری دارند؟! با همین زبان کارهای خود را انجام دهند و ... بچه های روستای کرد نشین هزار، که در همسایگی روستاهای دمیرچی و آارات قرار دارد، به زبان کردی، فیزیک و شیمی و ریاضی بخوانند و کتابهایشان به این زبان باشد و رادیو و تلویزیون و روزنامه به همین زبان داشته باشند و وقتی هم امور اداری دارند؟! با همین زبان کارهای خود را انجام دهند و بچه های روستای آسوری... روستای فارس .. روستای ...!!! مضحک است! نه؟! ولی حقیقت دارد! آن ابلهانی که چنین نسخه هائی برای مردم ایران می پیچند، فکر اینجایش را نکرده اند! نه؟!!

نه!، مجریان ((یعنی گروههای قومگرا و نئو فاشیست ترک و کرد و عرب و بلوچ ...)) عقل شان به این چیزها قد نمی دهد! اما امپریالیستها فکر مشکل چندگانگی قومی در مناطق مختلف را هم کرده اند! بله، درست است؛ ((قتل عام!!!))، ((نسل کشی!!!))، به همین سادگی! کاری ندارد که؛ کافی ست در یک شرائط بلبشوی جنگی، همچون آنچه در سارایوو اتفاق افتاد، اهالی روستاهای ارمنی نشین، آسوری نشین، کرد نشین، فارس نشین و ... را قتل عام کرد و خانه هایشان را به آتش کشید و بازمانده هاشان را وادار به مهاجرت به مناطق دیگر کرد!!! درست است، خوب فهمیدید! این!، آن استراتژی کثیفی است که در پشت طرح به ظاهر زیبا و انسانی ((آموزش به زبان مادری)) قرار دارد. **هدف، نابودی یک ملت، بدست خود آن ملت است! هدف،** **چهل تکه کردن یک کشور واحد، با مردمانی است که از گذر چند هزارسال زندگی با هم، عظیم ترین فرهنگ بشری را خلق کرده اند. ستون استوار چنین تمدنی، زبان فارسی بوده است. طرح آموزش به زبان مادری ((بخوان محلی و قومی!))، هدفی جز فرو ریختن این ستون استوار را دنبال نمی کند!**

نکته ظریفی که در اینجا بد نیست به آن اشاره شود اینستکه (:اساسا وضعیت ایران، از نظر ترکیب قومی و زبانی، از بنیاد با کشورهای تازه تأسیس غربی ((که بجز

معدودی، عمرشان به هزار سال نمی رسد)) تفاوت دارد، همانگونه که می دانید، محلی که در حال حاضر از منظر جغرافیائی، به عنوان ایران می شناسیم، تنها بخشی از سرزمینی بسیار پهناور، متشکل از تیره های مختلف انسانی با گویشها و زبانهای متفاوت بوده، که در طی هزاره ها، آنچنان در هم آمیخته است که بسختی می توان برای جمعیتی، شناسنامه هویتی بر اساس نژاد و زبان فراهم آورد و اگر کسی بدنبال چنین چیزی باشد یا احمق است! یا ریگی به کفش دارد.!!

اما آن حقیقتی که در رابطه با این سرزمین و تاریخ کهن آن وجود دارد و هیچ عقل سلیمی نمی تواند آن را انکار کند و شواهد آن هنوز حی و حاضر بر دشتها و کوههای این سرزمین وجود دارد، حضور زبان و فرهنگی ست، که به اتفاق، همه اندیشمندان بزرگ ایران و جهان، بر آن صحنه می گذارند و آدم اگر کور هم باشد، با دست کشیدن بر سنگ نبشته های هگمتانه و یا کتیبه های تخت جمشید، می تواند آنرا تأیید نماید. زبان و فرهنگی که نام پارسی به خود گرفته است و همچون حلقه های زنجیر، مردمان گذشته های دور این سرزمین را، به گذشته های نزدیک، و زمان حال حاضر پیوند می دهد، آنگونه که حتی اقوام مهاجم و خونریز و وحشی ترک و مغول و عرب هم، بتدریج در آن حل شده و اگر بخواهند در جستجوی هویت خود باشند، لاجرم باید به شناخت این زبان و فرهنگ دست یابند، و بدون آن، بخش بزرگی از شناسنامه ایشان نیز، مفقود خواهد شد!

بر اساس آنچه گفته شد، نمی توان چنین کشوری (ایران) را، با کشوری همچون کانادا، که ساکنین اصلی اش سرخپوستان بوده اند، با زبان و فرهنگ بکلی متفاوت با مهاجرین جنایتکار اروپائی! ولی اینک زبان حاکم ((چه فرانسه و چه انگلیسی که هیچ ربطی به پیشینه فرهنگی و تاریخی آن سرزمین ندارد!))، هر دو رسمیت دارند؟!، مقایسه کرد، چرا که در اصل، نه فرانسوی زبانان و نه انگلیسی زبانان، کانادائی نیستند و کانادا سرزمینی اشغال شده است که این استعمارگران آنرا بین خود تقسیم کرده اند و طبیعتاً زبانهای خود را نیز رسمیت داده اند، هر چند اگر زورشان می رسید، تنها یک زبان را رسمی اعلام می کردند!! یعنی همانکاری که انگلیسی زبانان در بریتانیای کبیر؟! کرده اند! و هرگز حاضر نشده اند زبان اقلیتها را رسمیت بخشند!!!، ولی **ایرانیان**

هرگز مکان زندگی ترکان و مغولان یا اعراب را اشغال نکرده اند، بلکه این دوستان به میهمانی؟! آمده اند و ملت میهمان نواز ایران هم به ایشان پناه داده است!... بگذریم از اینکه به پاس میهمان نوازی، بخشهایی از ایران را نیز جدا و بنام خود به ثبت رسانده اند!!!!

و اما برای پاسخ به پرسش ((چرا نظام آموزش همگانی باید به فارسی باشد؟))، باید نخست دریابیم که اساساً نظام آموزش هم‌هنگ چیست و چرا ضرورت دارد؟ پیش از اینکه به این پرسش پاسخ دهیم، بهتر است یک نکته تاریخی را روشن کنیم. نکته ای که دیده ام، اغلب با مغلظه در مورد آن، گروه‌های فاشیست پان ترکیست و پان عرب و سوسیال شوونیست‌های کرد و تجزیه طلبان بلوچ، تلاش می کنند تا به چشم توده مردم عادی خاک پاشند.

اغلب در نوشته های این گروه‌ها ی ((سیا ساخته))، چنین ادعا می شود که؛ زبان فارسی، از زمان رضا شاه رسمیت یافته!! و پیش از آن زبان فارسی در ایران رسمیت نداشته است و از طرح این **دروغ بزرگ!** به این نتیجه می رسند که اساساً هویت ملی ایرانیان، که یکی از ارکان اصلی آن، زبان فارسی و فرهنگ تولید شده توسط آن است را، نفی کرده، و بجای آن، هویت قومی جعلی و ساختگی وابسته به یکی از همسایگان ایران را بنشانند، تا بتوانند توجیهی، هم در جهت نفی هویت ایرانی اقوام مذکور بدست آورند، هم بتوانند گویشها و زبانهای بدون شناسنامه و هویت ایرانی (مانند ترکی و عربی) را، بجای فارسی، به بخشهایی از ملت ایران ((تحمیل کنند.)) و اما حقیقت چیست؟ **حقیقت اینستکه زبان رسمی و مشترک و ملی ایران، یعنی زبان فارسی، از جهت رسمیت یافتن، هیچ ربطی به رضاخان ندارد.** آنچه رضاخان به آن رسمیت داد و برقرار ساخت؛ نظام آموزش هم‌هنگ و سراسری بود، که از حق نگذریم، اساسی ترین کاری بود که در آخرین هزارهء تاریخ ایران صورت گرفته است!! **نظام آموزش هم‌هنگ، سراسری و اجباری، آنچه‌ای بود که رضاخان به آن رسمیت داد و طبیعتاً نمی توانست به زبانی غیر از فارسی باشد!** چرا؟ نکته ظریف در همینجاست! به این دلیل که؛

پیش از رضاشاه، یعنی در زمان نگارش اولین قانون اساسی ایران و تصویب آن در مجلس اول مشروطه، و به اتفاق آراء، و با حضور آزادانه همهء اقوام ایرانی، از جمله رهبران ترک زبان و کرد و گیلک و مازندرانی و لر و بلوچ و بختیاری ... مشروطه، زبان فارسی، بعنوان زبان ملی و مشترک ایرانیان، به رسمیت شناخته شده بود و یک مصوبهء صد در صد قانونی و دمکراتیک بود.

دقت شود که بنده گفتیم: ((به رسمیت شناخته شده بود)) و نگفتم: ((داده شده بود!)) . می دانید چرا؟ آری! بدین دلیل که؛ **قانونگذاران مجلس اول مشروطه، در واقع، به آنچه هزاران سال در این سرزمین رسمیت داشت، شکل قانونی دادند! نه اینکه بدون هیچ پیشینه ای، قانونی جدید را وضع کنند!!**

زبان فارسی، در عمل و بدون اینکه از جانب هیچ حکومتی، تحمیلی صورت گرفته باشد، از جانب اقوام ایرانی و در طی زمان نسبتاً طولانی هزاره ها، بعنوان زبان ملی و مشترک و پل ارتباطی تمدن بزرگ و تاریخی ایران، انتخاب شده و بکار بسته شده بود. وجود هزاران دیوان شعر و حکایت و کتب تاریخی و علمی و اسناد دولتی و سکه و کتیبه و سنگ نبشته و حجاری بر روی صخره های کوه به فارسی و... در گوشه و کنار کشور، که خالق آنها، اقوام گوناگون با گویشهای متفاوت هستند، اما به زبان فارسی خلق اثر کرده اند، حکایت از رسمیت داشتن این زبان و ملی بودن آن در طی حیات ملت ایران دارد و ربطی به رضاخان و قانون مشروطه هم ندارد! در واقع، رهبران مشروطه، آنچه را که به عینه وجود داشت، به روی کاغذ آورده و شکل قانونی دادند، همین و بس!

اکنون، با رفع سوء تفاهم مربوط به موضوع قانونی شدن رسمیت زبان فارسی! می توان به پرسش نظام آموزش هماهنگ و ضرورت آن، پرداخت؛ همانگونه که می دانید، در اغلب نظامهای سیاسی پیش از سرمایه داری و تشکیل دولت، ملت، کشورها، نظامهای حکومتی، عموماً از ساختار تقسیم قدرت، بشیوه ملوک الطوائفی، پیروی می کرده اند و این حکومتهای محلی، جز باج و خراج و سربازی که به هنگام جنگ، در خدمت شاه و امپراطور قرار می دادند، از منظر دیگری، کاری به حکومت مرکزی نداشتند و حکومت مرکزی هم کاری به کار این طوائف و اقوام نداشت! و حکومتهای محلی، تقریباً در همه زمینه ها، خودمختار بودند. این شکل بدوی اداره کشورها و در قالب نظام فئودالی، صد البته قادر بود، به دلیل محدودیتهای بسیار در حوزه های مختلف، بدون هیچ مشکلی ادامه یابد. حتی پس از تشکیل دولت، ملت، کشورهای بزرگ در عصر سرمایه داری نیز، آندسته از کشورهایی که پیشینه تاریخی و تمدنی نداشتند، همانند کانادا و آمریکا و آلمان و ... ، این شکل حکومت را در قالب نوینی تحت عنوان نظام فدرال!!! بازسازی کردند. به این دلیل که اساساً قادر نبودند در شکل دیگری، به دولتهای مدرن رسمیت بدهند، بدون اینکه تکلیف اقوام بومی سرزمینهای اشغال شده و یا اقوامی که شرکای جدید آنها بودند را، مشخص کنند. بنا بر این، با طرح ساختار فدرالی، و در حقیقت، همان نظام ملوک الطوائفی، ولی بر مبنای حقوق مدنی، هم مشکل چندگانگی قومی و زبانی را حل کردند، هم توانستند این شکل حکومت را با ضرورتهای ساختاری نظام سرمایه داری، هماهنگ کنند.

و اما در ایران، وضعیت از پایه و اساس با غرب تفاوت داشت. **ایران، تشکیل دهنده اولین دولت، ملت، کشور جهان است! کوروش هخامنشی، آنچنان نظام ساختاری را از جهت سیاسی و اداری و فرهنگی برقرار ساخت که به جرأت می توان گفت؛ برای اولین بار، مفهومی بنام حکومت، در شکل امروزی، در ایران برقرار شد،** شاید با فاصله ای نزدیک به بیست و دو قرن، پیش از اروپا و جهان سرمایه داری!!!

در نظام حکومتی عصر هخامنشی، حکومت، مبنای قومی و قبیله ای نداشت و با اینکه قدرت سیاسی، توسط پارسها بدست آمده بود، اما کوروش که مادرش از قوم ماد (آذری ها و کردهای امروزی) بود، و وجود خود او، نتیجه یک آمیختگی قومی بود، بنا بر اندیشه بلند خود، که در اعلامیه حقوق بشر او منعکس است، خواهان آنچنان نظامی بود که بدون دخالت دادن نژاد و مذهب، انسانها را شهروند ((برابر حقوق)) بحساب آورد!

برقراری چنین نظامی، با تشکیلات عریض و طویل اداری و سراسری، در سرزمینی پهناور که صدها قوم و قبیله متفاوت از هر منظر (بخصوص زبان و گویش) در آن زندگی می کردند، ضرورتاً ایجاب می کرد که نظام اداری منسجم و متمرکزی بوجود آید تا بتواند حلقه واسط این گوناگونی وسیع باشد. بر این اساس، وجود زبان مشترک و آموزش هماهنگ، امری اجتناب ناپذیر می نمود. اینچنین است که **از دل سازمان اداری و آموزشی نظامهای هخامنشی و اشکانی و ساسانی، شکلی از فرهنگ عمومی ظهور می کند که مبنای آن، زبان فارسی است.** یعنی اینکه زبان فارسی، محمل انتقال همه هستی هویتی، زبانی، مذهبی، سنتی و ملیتی ملتی بزرگ، بنام ملت ایران، می شود و طبیعی است که این زبان، دیگر، نه زبان یک قوم و قبیله، بلکه سند مشاع مردمانی بسیار متفاوت، در مالکیت بر یک منطقه مشخص جغرافیائی بود. این منطقه مشخص، همان ایران بزرگ است، که در تمام تاریخ خود، مورد تهاجم اقوام وحشی قرار گرفته است، و صد البته، جای پای زبانی و فرهنگی این اقوام مهاجم، بر بدنه فرهنگ و زبان و جغرافیای ایران، دیده می شود.

حمله اعراب، مصادف بود با نابودی شهرها، از هم گسیختگی اجتماعی، مهاجرت های وسیع، نابودی مراکز آموزشی، سوزاندن و نابود کردن کتابها و کتابخانه ها و آثار فرهنگی، و ممنوعیت سخن گفتن و نگارش به زبان فارسی، به مدت دو بیست سال!!!

بر بستر چنین دگرگونی عظیمی است که، جنبش مقاومت فرهنگی بزرگی پدید می آید که، مبنای آن، احیای زبان فارسی است. این جنبش بی نظیر در طی قرون سوم و چهارم، هجری خورشیدی، اگرچه توانست ققنوس وار از زیر خاکستر شعله کشد و

غنی ترین ادبیات جهان را پی ریزی کند، اما دیری نپائید که مورد تهاجم اقوام ترک و مغول قرار گرفت و تاریخ سرکوب و خشونت اعراب، این بار توسط ایشان تکرار شد. در واقع سرکوب طولانی مدت مردم ایران، توسط اعراب، زمینه ساز هجوم اقوامی شد، که تا پیش از سقوط سلسله ساسانی، جرأت حمله به خاک ایران را نداشتند. سلطه نهمصد ساله ترکان و مغولان و ترکمن ها بر ایران، نتیجه ای جز فروپاشی مدنی جامعه ایران، عقب ماندگی و فقر و گسترش جهل و خرافه، در بر نداشت و اگر از رهگذر مقاومت فرهنگی ملت ایران که در زبان فارسی و ادبیات آن متجلی است، نبود، اینک هیچ نشانی از ایران و ایرانی، نمی توانستیم بیابیم!

این مقاومت و تلاش فرهنگی، آنچنان قدرتمند عمل کرد که حتی توانست خود را بر وحشیان مهاجم که اول میهمان ناخوانده، و اینک صاحبخانه شده بودند، تحمیل کند. دلیل واضح این تحمیل، این بود که مهاجمان، در برابر مدنیت و فرهنگی که با آن روبرو شده بودند، همانند اعراب، چیزی برای ارائه نداشتند و طبیعتاً برای ادامه حیات در سرزمین جدید، باید جامعه نو و فاخر دست یافته را، بر تن می کردند!!!

بر این اساس است که می بینیم؛ همه فرهنگ پدید آمده در عرض نهمصد سال حکومت ترکان و مغولان، بر مبنای زبان فارسی است و هیچ نشانی از سلطه این قبایل وحشی و بدوی، بجز گویشهای مغلوط و مخلوط از زبانهای مختلف! در گوشه و کنار کشور، باقی نمانده است که صد البته همین ته مانده، امروز، دست مایه ای شده است برای دخالت استعمارگران، به جهت تجزیه کشور!!

بر مبنای آنچه آمد، بهنگام پی ریزی نظام آموزش هماهنگ و سراسری در کشور، زبان فارسی، بعنوان زبان پایه! در امر آموزش، در همه مقاطع تحصیلی، انتخاب شد و سرعت توانست از یکطرف، زمینه وحدت علمی و مدنی را در سراسر کشور فراهم آورد و از سوی دیگر، به تلاشهای پراکنده در حوزه فرهنگی، انسجام قابل قبولی بدهد و زمینه را برای جهش کشور، بسوی جهان نو، فراهم آورد.

البته مسیر شکل گیری نظام هماهنگ و سراسری آموزش و برقراری آن، بسادگی میسر نشد! مقاومتهای بسیاری صورت گرفت که صد البته وجود این مقاومتها، طبیعی بود. همه کسانی که منافع خود را در عقب ماندگی کشور می دیدند و وابستگان به استعمار، با تحریک اقلیتهای قومی و به راه انداختن درگیریهای نظامی و خشونت بار در گوشه و کنار کشور، تلاش کردند تا از برپائی نظام نوین آموزش سراسری جلوگیری بعمل آورند، اما اراده عمومی ملت ایران و فرهیختگان میهن دوستی که آینده ایران را مد نظر داشتند، بر این مقاومتها غلبه کرد و نظام آموزش هماهنگ و سراسری را در کشور برقرار ساخت!

در اینجا می خواهیم به ادامه بحث اصلی بازگردیم و مفهوم نظام آموزش هماهنگ و سراسری را دریابیم!

همانگونه که می دانیم، با پیدایش انقلاب صنعتی و دگرگونی اساسی در روابط اجتماعی و روابط تولیدی، لزوم تغییر نظام آموزشی که بر مبنای حاکمیت کلیسا در قرون وسطی، وجود داشت، بشدت احساس شد. لزوم تأسیس مدارس جدید غیر مذهبی، که در آنها، علوم جدید فیزیک و شیمی و ریاضی و زیست شناسی و فن آوری های نوین، آموزش داده شود، بیش از پیش احساس می شد. همچنین تربیت افراد و متخصصین در رشته های مختلف ((که هرروز نسبت به روز قبل، افزایش و گسترش می یافت)) نیز ضرورتی انکار ناپذیر بود، چرا که می بایست از قبل این تعلیم و تربیت، نظام اداری و علمی و صنعتی و اجتماعی، بتواند در یک مسیر طبیعی به حیات خود ادامه دهد.

هم از اینروست که می بینیم، مدیران و نخبگان سیاسی غرب، بسرعت و بشدت و قاطعیت، در جهت پی ریزی و گسترش نظام آموزش هماهنگ و سراسری نوین، در کشورهای خود، اقدام می کنند. اما از آنجا که هنوز، در زمان مذکور، تعارضات گسترده ای مابین طبقات رو به اضمحلال و طبقات جدید و همچنین نیروهای مدافع نظام کلیسا و نظام نوین و همچنین مدافعین مفاهیم حقوق مدرن و شهروندی با متعصبان قومگرا ((که حاضر نیستند شیوه زندگی خود را تغییر دهند)) وجود دارد، در گیریهای وسیعی به اشکال مختلف بوجود می آید که گاه حتی به جنگهای بزرگ منجر می شود.

تفکر نوین بورژوائی، که پی ریزی ساختار جدید را، در برقراری مفهوم شهروند ((بجای قومی و مذهبی و نژادی و زبانی)) در نظام اجتماعی و اداری، می داند، طبیعتاً نمی تواند بپذیرد که هر گوشه ساختار اجتماع، از منظر زبانی و فرهنگی و آموزشی، ساز خود را بزند!!! با چنین از هم گسیختگی و تفرق و تمایزی، صد البته سازمان دادن به یک نظام یکسان اقتصادی، اجتماعی، که اهداف واحدی را جستجو کند، امکان ناپذیر است!

با چنین نگرشی است که مقاومت های ارتجاعی، بخصوص از جانب مدافعین صورتبندی گذشته (فئودالیسم) و کلیسا و قومگرایان سرکوب شده و به همه تفهیم می شود که؛ جامعه، براساس قانون مشترک و همگانی اداره شود و بجهت پیشرفت، نظام آموزش هماهنگ و سراسری، برقرار شود. طبیعتاً، نه از منظر اقتصادی و نه اداری و نه فرهنگی، این امکان وجود نداشت که به تعداد زبانها و گویشهای موجود در هر کشور،

که گاهی به صدها مورد می رسید!! نظام آموزشی بوجود آید، بر این اساس، بر این موضوع نیز توافق وجود داشت که آموزش سراسری، بر مبنای یک زبان مشترک و واحد، که از منظر تاریخی و فرهنگی، مورد قبول همه شهر وندان است، صورت پذیرد! و در کنار آن، بعنوان حق مدنی و شهروندی شهر وندان هر کشور، در صورت تمایل، اقلیتهای زبانی، زبان خود را در کنار زبان مشترک و سراسری بیاموزند و آنرا حفظ کنند.

این توافق، توانست بر مشکلات بسیاری از منظر تاریخی، غلبه نماید و به واحدهای پراکنده انسانی، شکل نوین یک جامعه منسجم و مشترک المنافع را اعطاء کند. نتیجه چنین نگرشی، همانست که امروز در غرب می بینیم: یعنی جوامعی که با وجود ترکیب جمعیتی، قومی و زبانی و مذهبی بسیار متفاوت، هویت ملی واحدی دارند، که تحت عنوان انگلیسی، آمریکائی، آلمانی و ... شناخته می شود، نه ژرمن و اسلاو و انگلوساکسون و! ...

در ایران نیز، با اینکه امیر کبیر به این نتیجه رسیده بود که باید سرعت بسمت ایجاد نظام هماهنگ آموزش، بر مبنای زبان واحد، حرکت کند و حتی اقداماتی را در این جهت صورت داد، اما تنها پس از وقوع مشروطه بود که با شکل گیری تجدد، رهبران مشروطه، پی ریزی چنین نظامی را ضروری دانسته، ولی تا زمان رضاخان، بدلیل آشفتگی سیاسی، نتوانستند آنرا عملی کنند!

پی ریزی نظام آموزش هماهنگ و سراسری، طبیعتاً همانگونه که پیش تر ذکر شد، می بایست بر مبنای زبان واحد، ملی و مشترک باشد، در غیر اینصورت می بایست در هر ده و روستا، مدرسه ای و دانشگاهی راه انداخت که به زبان اهالی همان روستا و ده باشد و چنین چیزی نه امکانپذیر بود و نه عقلانی، و بسیار مسخره و احمقانه بنظر می رسید!

همانطور که می دانید و پیشتر نیز ذکر شد، ترکیب و آمیختگی قومی و زبانی در ایران، بسیار وسیعتر و عمیق تر از آنستکه بتوان در هیچ نقطه جغرافیائی آن خط کش گذاشت و مردمانی را متمایز ساخت! بعنوان مثال، ترک زبانان در سراسر ایران پراکنده اند و حداقل نیمی از این جمعیت، دو رگه و سه رگه و چهار رگه و ... هستند، به این مفهوم که پدر، مثلاً ترک زبان است، مادر، کرد زبان! و مثلاً فرزندشان با یک عرب ازدواج کرده و نوه شان در تهران دنیا آمده و فارس زبان است!!! این، حقیقتی غیر قابل کتمان است که ملت ایران، در گذر از چند هزار سال تاریخ و آمیختگی قومی و زبانی، امروز، تنها و تنها هویت ملی دارد و نه قومی!! و سخن گفتن به هر زبان و گویشی، بهیچوجه نمی تواند مبنائی بر تمایزات قومی و نژادی قرار

گیرد!

از بحث خود دور نشویم!

همانگونه که گفتیم، مدیران سیاسی ایران در عصر مشروطه و پس از آن، به ضرورت تحول اساسی در ساختار اجتماعی ایران، پی برده بودند و سنگ بنای چنین تحولی را، در پی ریزی نظام آموزش نوین و ریشه کن کردن بیسوادی می دانستند. آنها باید می توانستند با ایجاد چنین نظامی، بر عقب ماندگی های اجتماعی و علمی کشور فایق آیند و با ایجاد وحدت ملی و استقرار جامعه نوین، آینده کشور را از جهت پیشرفت، تضمین نمایند. اما در ایران نیز، همانند اروپا و غرب، پیشبرد چنین امر بزرگی، آسان نبود! از سوئی مذهبیون قشری، با این تصور که استقرار علوم جدید، اعتقادات مذهبی مردم را متزلزل می کند، با برقراری نظام آموزش جدید، مخالفت می کردند و از سوی دیگر، روسها و انگلیسها از شمال و جنوب، با اهداف سیاسی خاص، به تحریکات قومی پرداخته، آتش بیار معرکه بودند. در چنین شرائطی البته، راهی جز اعمال زور وجود نداشت و شخصا، اینجانب هم، با همه مخالفتی که با شیوه اعمال حکومت رضاخان دارم، اگر بجای او بودم، همان راهی را می رفتم، که او رفت!

برقراری نظام آموزش سراسری و هماهنگ، بر اساس زبان واحد و ملی و مشترک فارسی، که ریشه در تاریخ کهن این سرزمین داشت و ملت ایران را چون نخ تسبیح بهم می رساند، یک ضرورت تاریخی بود که هیچ عقل سلیمی نمی توانست آنرا نفی کند!

متأسفانه امروز که کشور در شرائطی بحرانی قرار دارد، همانند ابتدای قرن گذشته، استعمارگران بسوی ایران هجوم آورده اند! تا بلکه از این خوان نعمت؟! سهم خود ببرند. آنها با تحریک اقلیتهای قومی و زبانی کشور، خواهان تغییر نظام آموزشی کشور هستند! و با خاک پاشیدن به چشم مردم، و با مستمسک قرار دادن حقوق زبانی!، می خواهند در جهت از هم پاشیدگی بافت اجتماعی جامعه ایران و تجزیه کشور پیش بروند.

بر تمامی روشنفکران، احزاب سیاسی، میهن دوستان و ادبا و نویسندگان فرض است تا حيله نوین استعمار را افساء و از نظام آموزش هماهنگ و سراسری، بر اساس زبان مشترک (فارسی) دفاع نمایند و نشان دهند که وجود چنین نظامی، بهیچوجه نافی حقوق اقلیتهای زبانی، در جهت فراگیری زبان مادری شان نیست!!! و این دو می توانند، بدون هیچ تعارضی در کنار هم وجود داشته و به حیات خود ادامه دهند!

قومگرایی، گفتمانی استعماری



قومگرایی، گفتمانی استعماری

فرهاد عرفانی - مزدک

گفتمان قومگرایی، گفتمانی استعماری است و باید با آن بشدت برخورد کرد! هر نوع قومگرایی، با هر توجیه و انگیزه ای، ارتجاعی است و بمثابة سد راه جنبش های ترقی خواهانه عمل خواهد کرد. بر این اساس، برخورد قاطع با حرکت نظری و عملی مبتنی بر قومگرایی، و گرایش های گریز از مرکز، باید در دستور کار نیروهای مترقی قرار گیرد.

قومگرایان، ستون پنجم دشمنان ایران و مردم ایران هستند و هیچ نشانی از ترقی خواهی در جنبش ایشان وجود

ندارد. حرکت قومگرایانه، حرکتی به عقب، از نظر اجتماعی - مدنی و حقوقی است و جامعه را به صورتبندی ماقبل سرمایه داری پرتاب می کند، و آنها پس از جنگهای کثیف و خونریزی و ویرانی های بیشمار.

جنبش های احیای هویت قومی - زبانی، تنها، پوششی برای طرحهای بغایت استعماری و ارتجاعی است، که در راستای منافع راهبردی امپریالیستی، در گوشه و کنار جهان و بخصوص خاور میانه، طراحی شده اند و توسط ارتش های استعماری و گروههای محلی قومگرا و تجزیه طلب، به اجرا در می آیند.

مصوبهٔ اخیر کنگرهٔ آمریکا، مبنی بر تجزیه عراق، مؤید تمامی نکات فوق الذکر است و در راستا و در ادامهٔ طرحهای راهبردی نابودی اتحاد شوروی، یوگسلاوی و ... هر نوع شکل گیری کانون متحد دیگری از این نوع، و فروپاشی اتحادهای سنتی و تاریخی در منطقهٔ خاورمیانه است.

قومگرایی، سد راه شکل گیری هر نوع جنبش سراسری برای عدالت و آزادی، و شکل گیری حکومتهای دمکراتیک و مردمی است. قومگرایی، سلاح برنده و خطرناک و

هولناک امپریالیستها، در به انحراف کشاندن جنبش های مردمی و حاکم کردن خشن ترین و بدوی ترین تمایلات فاشیستی و غیر انسانی، بر جوامع کهن، متمدن و با فرهنگ مشرق زمین و بخصوص ایران است.

مقابله با قومگرایی و تجزیه طلبی و سرکوب گرایشات اینچینی، حرکتی مترقی است که متضمن تأمین دراز مدت منافع خلقهاست. لازم به ذکر است که گرایشات و تبلیغات جدائی طلبانه، روی دوم سکه قومگرایی است و در اساس هیچ تفاوتی با آن ندارد. آن نیروهائی که با شعار جدائی طلبی پیش می آیند و قومگرایی را نفی می کنند، در اساس، همان سیاست قومگرایان را پیش می برند، در ظاهری دمکراتیک!! این نیروها نیز، نیروهای منحرف و یا دست ساز امپریالیسم هستند که هدفی جز راهبرد نابودی ملتها، تحت عناوین بظاهر مترقی، ندارند.

گفتمان قومگرایی، چه در شکل خودمختاری طلبانه و فدرالیستی و چه در شکل تجزیه طلبی و جدائی خواهانه، گفتمانی ضد مردمی و ضد بشری است، که از آن، جز غارتگران بین المللی، منتفع نخواهند شد!

تأمین منافع و حقوق مردم، جز از طریق شکل گیری حاکمیتی دمکراتیک، مبتنی بر حقوق برابر شهروندان و اتباع در حوزه های اقتصاد و سیاست و فرهنگ، و بر اساس به رسمیت شناختن حقوق انسانی (فارغ از جنسیت و نژاد و دین و مذهب و زبان) و تنها بر اساس انسان بودن، قابل حصول نیست!

جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه مردم، در بهمن پنجاه و هفت، با علم کردن خواسته ها و شعار های مذهبی به انحراف کشیده شده و منجر به حاکمیت سی ساله ارتجاعی ترین جناحهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی (بازار) جامعه ایران و عقبگرد در تمامی زمینه ها، بخصوص دستاورد مبارزات مردم در جریان مشروطه و ملی شدن نفت، شد.

هم اکنون نیز استعمار گران تلاش می نمایند تا با جا انداختن گفتمان قومی، بجای جنبش ملی برای آزادی و مردمسالاری و عدالت، بار دیگر، با ایجاد تشتت در جامعه و از هم گسستن پیوندهای تاریخی مردم ایران، ملت را از دستیابی به آرمانهای انسانی و حقوق حقه اش باز دارند.

ملت ایران باید هوشیار باشند و در دام خائنین و وطن فروشان و مزدورانی که در پشت نقاب حقوق قومی - زبانی و یا حتی استقلال قومی؟! در صدد اجرای نیات شوم استعمارگران هستند، نیافتند و این خائنین را افشاء و از جامعه طرد کنند!

نکته بسیار پر اهمیتی که روشنفکران، نویسندگان، رهبران سیاسی و همه میهن دوستان باید به آن توجه کنند اینستکه، حساب قومگرایان و رهبران فرقه های

اینچنینی، از حساب مردم عادی کوچه و بازار که با سنتها و آداب و زبان و گویش و تعلقات قومی مختلف در مناطق مختلف کشور زندگی می کنند، کاملاً جداست. مردم ایران، هیچگونه دشمنی و خصومتی با یکدیگر نداشته و ندارند و چند هزار سال زندگی مشترک، ایشان را چنان از هر منظر در هم آمیخته است که بمعنی واقعی کلمه، یک ملت هستند و در مقاطع مختلف تاریخی و بخصوص در بحرانهای بزرگ، این واقعیت را آشکارا و در عمل نشان داده اند.

بعنوان مثال؛ در حادثه زلزله بم، همه دنیا شاهد بودند که چگونه ملتی، یکپارچه و با تمام وجود، به یاری اسیب دیدگان شتافتند، بگونه ای که شاید در هیچ کجای دیگر جهان، نتوان، نمونه ای مشابه را نشان داد.

اگر حوادث مشابه و نزدیک به زمان زلزله بم، مانند زلزله پاکستان و وقوع سونامی در کشورهای جنوب شرقی آسیا و عکس العمل مردم آن مناطق را، با عکس العمل مردم ایران مقایسه کنید، می توانید به عمق همبستگی عاطفی، فرهنگی و تاریخی مردم ایران پی ببرید!

این داستان در درازنای تاریخ پرفراز و نشیب ایران، مثالهای فراوانی دارد؛ از مقاومت گسترده مردم ایران در برابر هجوم وحشی خونخواری همچون اسکندر گرفته، تا حمله جنایتکاران عرب، و از ترکتازی ترکان آدمخوار سلجوقی تا خونخواران مغول ... و تا آخرین موارد حماسه ایستادگی، همچون رزم مشترک در برابر استبداد ترکان قاجار و نبرد مشروطه، یا انقلاب بهمن و جنگ هشت ساله و .. ، تماماً، نشانگر یکدلی و اشتراک نظر یک ملت، در باور به هویت ملی خود، است.

ایرانی بودن، قرار دادی تحمیلی به اقوام و طوایف مختلف نبوده است! یعنی آن موضوع مسخره و مضحکی که نوکران امپریالیسم، تلاش می کنند در بین مردم ایران تبلیغ کنند و جا بیاندازند! این احمقها! تصور می کنند وحدت بین ملت ایران هم، از نوع پیمانهای تحمیلی و نا همجنس و نا همگون و تحمیلی بین خودشان است، که با هزار چسب نا چسب، تلاش کرده اند و مردمی کاملاً از هر جهت متفاوت، بخصوص از منظر تاریخی! را گرد هم آورده و در قالب یک کشور، شناسنامه داده اند! کشورهای همچون کانادا، انگلیس!، سوئیس، آمریکا و ... بهیچوجه قابل مقایسه با کشورهای همچون چین و هند و ایران، نیستند...

ایرانی، یعنی یک شناسنامه تاریخی و فرهنگی و عاطفی مشترک، یعنی یک هویت! هویتی که به هیچکس، در این سرزمین تحمیل نشده است، بلکه انتخابی تاریخی بوده است که نظر به عمق پیوستگی، ناگسستنی است!

آنچه استعمار در تلاش است که با دستاویز قرار دادن آن، ملت ایران را دچار تشتت و از هم گسیختگی کند، یعنی تفاوت‌های زبانی و یا احیاناً مذهبی، موضوعی است که از منظر تاریخی، ملت ایران، آنرا بخوبی حل کرده است. در فرهنگ ایرانی، زبان مشترک، یعنی فرهنگ و هویت مشترک! زبانهای محلی، بهیچوجه در تضاد و یا تناقض با تعریف فوق، قرار ندارند که اتفاقاً در درازنای تاریخ، یاری رسان آن بوده اند! وجود هزاران شاعر و نویسنده از طوایف و اقوام مختلف با زبانهای گوناگون مادری، که آثار خود را بزبان مشترک ملی (فارسی) خلق کرده اند، موید واقعیت و حقیقت فوق الذکر است.

تلاش تجزیه طلبان خائن و وطن فروشان مزدور که زیر بیرق احیای زبانی و نشر دروغهای شاخدار، پیرامون سابقهء تاریخی زبانها و گویشهایی که حتی تا زمان حاضر، فاقد ادبیات نوشتاری و خط و اعتبار تاریخی از منظر فرهنگی هستند، تماماً آب در هاون کوفتن و زور زیادی زدن است!

آنها نمی دانند (و یا خود را به نفهمی می زنند!) که بسیار پیش از ایشان و به دفعات، در طی تاریخ طولانی ملت ایران، جنایتکاران و وحشیان، تلاش کرده اند که با علم کردن هویتهای ساختگی، هویت ایرانی ملت ایران و زبان فاخر آنرا دچار تزلزل کرده و احیاناً نابود سازند، اما وجود زنده و شاداب هنر و فرهنگ و زبان قدرتمند فارسی، از شبه قاره تا قفقاز و ایران و حتی حوزهء زندگی اعراب، نشان از بیهودگی تلاش ایشان دارد!

جانشینان اسکندر تلاش کردند تا زبان خویش را جایگزین زبان فارسی کنند، اما نتوانستند!

اعراب تا دوست سال، هر کس را که فارسی صحبت می کرد، مجازات کرده و تلاش می کردند تا زبان خود را جایگزین زبان فارسی کنند، اما نتوانستند! ترکان و جانشینان چنگیز نیز کوشیدند که همه چیز این ملت را بسوزانند و با خاک یکسان کنند و نشانی از فرهنگ و زبان این مردم بر جای نگذارند، اما بسیار زودتر از آنچه متصور است، در برابر عظمت این زبان و فرهنگ ساخته شده توسط آن، زانو زدند و حتی افتخار کردند که قادرند فارسی صحبت کنند و فارسی شعر بگویند... !!

آری چنین است که باید آب پاکی را بر دست تجزیه طلبان و قومگرایان ریخت که؛ اگر پشت گوششان را دیده اند، نابودی ملت ایران و زبان فارسی را هم، خواهند دید!!!

هموطنان، روشنفکران، نویسندگان و مبارزان سیاسی ایران!

قومگرایان را از صفوف خود بیرون بریزید! آنها را افشاء و طرد کنید و امکانات تبلیغی و ترویجی خود را در اختیار ایشان قرار ندهید!
سلاح قومگرایان، ایجاد تفرقه در صفوف متحد مبارزه سراسری و یکپارچه، تحت بهانه های موهوم قوم و قبیله ای است. با طرد این ستون پنجم استعمار، صفوف خود را از فرصت طلبان و خائنین پاک کنید!!!

مشروعیت اخلاقی در مبارزه سیاسی

فرهاد عرفانی - مزدک

پایبندی به اخلاق در مبارزه سیاسی، بخصوص در جهانی که بورژوازی و ارزشهایش، بر آن حاکم است، کمی غریب بنظر می آید! اما آن واقعیت، بهیچوجه نافی این حقیقت نیست که: مبارزه بدون پایبندی به اصول تثبیت شده اخلاقی در بین بشریت، پیشیزی نمی ارزد! و هر چقدر هم با توپ و تانک تبلیغاتی و روضه نظری آن را حمایت کنیم، قادر نخواهیم بود که این فرزند نامشروع هماغوشی فرصت طلبی و خیانت را غسل تعمید دهیم

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق، بخشی از جریانهای سیاسی در جهان، که در حد فاصل خلأ موجود در بین دو بلوک قدرت، به بندبازی مشغول بودند! بعلاوه جریانات سرخورده از مبارزه آرمانی و همچنین آنانی که اظهار پایبندی به افکار چپ برای ایشان، تنها، سکوی پرتاب به قدرت بود، در یک دگردیسی آشکار و بی پرده، به چنان ورطه ای از انحطاط سیاسی در غلتیده اند که واقعاً حیرت انگیزی نماید. بر این اساس، **هر چه از جهان آرمانها و آرمانگرایی فاصله می گیریم، تو گوئی به همان میزان، سقوط در منجلاب سیاست بازی و حقه بازی دستیابی به قدرت، به هر قیمت، سرعت و شدت بیشتری می گیرد.**

جریاناتی که تا دیروز، دشمنان خود را به عدم پایبندی به اصول اولیه اخلاقی و انسانی در مبارزه سیاسی متهم کرده، و درست بر همین اساس، قدرت ایشان و حاکمیت شان را فاقد مشروعیت قلمداد می کردند، اینک، خود به همان موارد اتهام، آویزان می شوند، بلکه از خوان قدرت، سهمی ببرند.

آنها می گویند؛ دشمنان ما، شکنجه و اعدام می کنند و حقوق اولیه و مدنی ما را زیر پا می گذارند، بر این اساس، قدرت ایشان فاقد مشروعیت است و باید بزیر کشیده شود! تا اینجای کار، البته که ایشان حق دارند و تلاش آنها در جهت احقاق حقوق، البته که مشروع و اخلاقی است، ولی مشکل از آنجا شروع می شود که این مبارزین راه آزادی و عدالت، در راه رسیدن به اهداف مشروع خود، می خواهند از وسائل و ابزار نامشروع و غیر موجه استفاده کنند! این ابزار نامشروع عبارتند از؛

((یاری طلبیدن، و تکیه و وابستگی به نظامها و دولتهائی که خود، قدرتهائی فاقد مشروعیت، و حامی نظامهای غیر مردمی و غیر دموکراتیک هستند)).

جنگ طلبی و دعوت از بیگانگان، برای دخالت در امور داخلی کشور، و تحریم و بمباران مردم، و **جاسوسی** و پذیرش کمکهای مالی و تدارکاتی از ایشان (که صد البته فی سبیل الله نمی باشد !).

تکیه بر ایده ها و **تفکرات نژاد پرستانه و قومگرایانه** و **پراکندن بذر نفرت** و ایجاد تفرقه در بین مردم.

تهمت و افترا و دروغ گوئی (هم نسبت به شخصیتهای حقیقی و حقوقی و هم گروههای سیاسی)، **دشمنی با تاریخ و فرهنگ و هویت ملی هموطنان خویش، ...**)).

همانگونه که می بینید، آنها چنین می اندیشند که نفس غیر مشروع بودن حاکمیت سیاسی، می تواند دلیل کافی، و توجیه گر زیر پا گذاشتن همهء اصول اخلاقی و مشروع، در مبارزه باشد!!! بی خبر از آنکه؛ تنها چیزی که اتفاقاً یک مبارزهء آزادخواهانه، عدالت طلبانه و انساندوستانه را مشروعیت می بخشد، همان میزان پایبندی به صداقت و درستی و پاک بودن، و انسانی بودن ابزارهائی است که برای مبارزه انتخاب می شود!

چگونه می توان حاکمیتی را به دروغ گفتن متهم کرد، آنگاه برای بزیر کشیدن آن دروغگو، به دروغ متوسل شد؟!!

چگونه می توان حاکمیتی را به نقض آزادی متهم کرد، آنگاه منتقدین خویش را محدود کرد و بیاد تهمت و اتهام گرفت؟!!

چگونه می توان حاکمیتی را به وطن فروشی و غارت و چپاول اموال عمومی و عدم تعهد ملی متهم کرد، ولی خود به جاسوسی پرداخت و از دشمنان میهن یاری طلبید و چپاول ایشان را جامهء مشروعیت پوشاند؟!!

یک نگاه گذرا به مواضع برخی از مخالفین جمهوری اسلامی نشان می دهد که چگونه این جریانها، که زمانی خود را پرچمدار شرافت و انسانیت و عدالت و آزادی معرفی می کردند، اکنون به شبکه های جاسوسی و عملیاتی دشمنان مردم ایران تبدیل شده اند! جالب اینجاست که رهبران این جریانها اغلب متعجب اند که؛ چگونه است که سیاستها و برنامه هایشان با عدم اقبال عمومی مواجه میشود؟! غافل از اینکه نمی دانند مردم، همه چیز را زیر ذره بین دارند! مردم ایران، مردمی زیرک و در عین حال، مار

گزیده اند!! آنها دیگر به کسی سواری نمی دهند و به راحتی زیر علم کسی سینه نمی زنند!!

شاید بسیاری از رهبران جریان‌های مختلف مانند سازمان مجاهدین، حزب دمکرات کردستان، گروه‌های سیا ساخته؛ جریان ملی آذربایجان جنوبی؟!، الاحواز؟!، جندالله بلوچستان، پژاک و فرقه‌های ریز و درشتی که سر در آخور امپریالیسم دارند، خود ندانند که تا چه حد دیدگاه‌هایشان، مورد تمسخر و استهزاء مردم قرار می‌گیرد و نسبت به آنها ابراز انزجار می‌شود؟

آنها تصور می‌کنند، همینکه جنایات و ظلم حاکمیت را در ویتترین قرار دهند، کافی است تا مردم خیانت و جنایت و خباثت ایشان را در جاسوسی و وطن‌فروشی، ندیده بگیرند!!! و مشروعیت آنها را در مبارزه بپذیرند! در حالیکه مردم ایران، به همان اندازه که حاکمیت غیر موجه جمهوری اسلامی را فاقد مشروعیت می‌دانند، مبارزه این گروه‌ها و فرقه‌های خائن را نیز فاقد مشروعیت دانسته، از آن منزجرند!

* * *

هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند! مشروعیت وسیله، به همان اندازه مشروعیت هدف، اهمیت دارد.

یک گروه سیاسی، اگر بخواهد اعتماد مردم را جلب کند، راهی ندارد جز اینکه در عمل نشان دهد که؛ حاضر نیست به هر وسیله نامشروعی برای رسیدن به هدف مشروع خود دست یازد.

حقانیت مبارزه، با میزان پایبندی اخلاقی شما به شعارهایتان، رابطه مستقیم دارد.

مردم شعارهایتان را می‌شنوند، اما وقتی می‌خواهند تصمیم بگیرند، به اعمالتان می‌نگرند!

کسی که تخم نفرت می‌پراکند، نمی‌تواند داعیه دار مهر و محبت و عدالت باشد!

کسی که نوکری و جاسوسی می‌کند، نمی‌تواند به مردم خود، عزت نفس و آزادی و استقلال، هدیه کند!

وطن فروش، نمی تواند ادعای ملی گرائی و قوم دوستی و صیانت از فرهنگ مردم را داشته باشد....!

*

مشروعیت اخلاقی در مبارزه سیاسی، تنها از طریق پایبندی به فضائل انسانی و استقامت در مبارزه کسب می شود!

صداقت در گفتار و عمل، استقلال در اتخاذ تصمیم و تعهد نسبت به مردم و سرنوشت و منافع ایشان و همچنین تلاش در جهت بازگرداندن قدرت انتخاب و اختیار به مردم، بن مایه آن رفتاری است که برای یک جریان سیاسی، مشروعیت اخلاقی ایجاد می کند!



اهمیت حفظ و گسترش زبان فارسی
فرهاد عرفانی - مزدک

حیطهء عمل زبان را، نه تنها در ایجاد ارتباط مابین انسانها، که همچنین در قابلیت ایجاد امکان برای اندیشیدن، شکل گیری شخصیت، ساخت هویت فردی و اجتماعی، ایجاد فرهنگ، و در نهایت، شکل دهی به مفهوم اجتماع انسانی متحول شده به یک جامعهء مشخص، باید در نظر گرفت.

زبان، پدیده ای متحول و زنده است که دائماً در حال بازسازی خویش می باشد. دلیل آن نیز روشن است؛ این پدیده بر بستر وجود زندهء انسانی و ارتباطات و گسترهء

عمل اجتماعی، حرکت می کند، در نتیجه، در یک رابطه دائمی با بستر خویش، متأثر از دیالکتیک تکامل و قوانین حاکم بر حرکت جامعه است.

بر اساس آنچه آمد، اکنون باید دید چه عواملی در تکامل زبان و ظرفیتهای بیانی آن و، همچنین شکل ادای آن موثرند؟ همچنین چه عواملی ضامن بقای یک زبان و یا فنای تدریجی آن هستند؟

ابتدا به پرسش اول می پردازیم:

- بر پایه رابطه نسبتاً مستقیمی که بین سطح تکامل اجتماعی انسان، و، تکامل زبان وجود دارد، اولین عامل مرکب رشد زبان، میزان رشد مدنیت و طبیعتاً قدمت آن است. گسترش و سطح پیچیدگی رابطه اقتصادی، علمی، فرهنگی و ... مستقیماً زبان را تحت تأثیر قرار می دهد و آنرا پیچیده و کامل می کند. این سطح پیشرفت، سطح اندیشه ورزی را نیز بدنبال خود ارتقاء می دهد و متقابلاً، ارتقاء سطح اندیشه ورزی منجر به تکامل روابط انسانی و ارتقاء سطح دانش اجتماعی و علوم در عرصه های مختلف می شود. البته این روند، یک روند ثابت، در یک سطح و در همه عرصه ها، به یک میزان نیست، بلکه می تواند تحت تأثیر عوامل بسیاری همچون تحولات سیاسی، وقایع طبیعی، وقوع جنگها و نابودی تمدنها، و از همه مهمتر، هدایت آگاهانه زبان توسط انسان، قرار گیرد و در امر پیشرفت خلل وارد کرده، یا آنرا منحرف سازد و مسیری منحنی را به آن تحمیل کند و یا حتی آنرا متوقف سازد!

و اما چرا مدنیت را اولین عامل رشد زبان دانستیم؟:

حقیقت اینستکه زبان، تا پیش از وارد شدن انسان به عرصه زندگی شهری، محدود به دخالت در حوزه رفع نیازهای ساده روزانه، همچون تأمین غذا، پوشاک و سرپناه و همچنین رفع نیازهای عاطفی و در نهایت، تفکر در حوزه وقایع طبیعی بوده است و طبیعتاً انسان غارنشین و یا پراکنده در جنگلها، در همان سطحی به تواناییهای زبان پی برده بوده، که زندگی او ایجاب می کرده است. طبیعی ست که اگر این انسان، اندیشه فلسفی نیز داشته است، این اندیشه فلسفی و زبان و واژگانی که در این رابطه بکار می رفته است نیز، در همان محدوده دانستنی های وی از جهان پیرامونش بوده است. در این فلسفه، اثری از سیاهچاله و نقش آن در شکل گیری کهکشانها و رابطه آن با تعریف هستی و دگردیسی آن وجود ندارد! پس طبیعتاً زبان نیز، نه نیاز به تأمین

واژه تازه داشته و نه این واژه تازه، قادر به ایجاد مفاهیم جدید بوده است که در نهایت قادر به تکامل زبان شود.

ساده بگویم، باید به وجود سیاهچاله پی برده شود تا بتوان برای آن واژه ای برگزید و سپس با وارد کردن این واژه در شبکه روابط تحلیلی مغز، و واژه مفهومی دیگر، نوعی از اندیشه را پروراند! از این گذرگاه است که دوران بلوغ زبان طی می شود و به شاهره تکامل می رسد، اما در آن متوقف نمی شود، که هستی اش، اگر چه با سرعتی کمتر، اما با ژرفائی بیشتر، تداوم می یابد و به بیان پیچیدگیها، توانا می شود.

از دیدگاه نظری، ظرفیت بیانی تقریباً همه زبانها، در بیان عاطفی و حالات انسانی، یکسان است. هر چند در شکل بیان، طبیعتاً با توجه به شکل گیری روابط نو، ممکن است برخی نسبت به برخی دیگر از عمق بیشتر برخوردار باشند، اما این قضیه (ظرفیت بیانی)، در حوزه علوم، صادق نیست! دلیل آنهم، همان است که پیش تر بدان اشاره شد، یعنی وجود رابطه مستقیم و تأثیر گذار بین وجود معرفت علمی و سطح بیان این معرفت (زبان)، که در دگر دیسی مدنی، دائماً در حال وقوع است. درک این نکته بسیار حائز اهمیت است چرا که بدون درک این رابطه، قادر به درک یکی از مهمترین علل پسرفت زبانهای گوناگون و یا نابودی آنها نخواهیم بود.

اگر دقت کنیم، متوجه می شویم اکثر زبانهایی که بتدریج از بین رفته اند، سطح تکامل آنها محدود به گویش بوده است و برخی دیگر نیز که دارای زبان نوشتار بوده اند، بدلیل عدم هماهنگی بین بستر رشد زبان (جامعه)، با سطح عمومی تکامل علوم و مدنیت، بتدریج عقب نشسته، کمتر بکار گرفته شده و زمانی که دیگر توان پاسخ به نیازهای روز را نداشته اند، از دور خارج شده اند.

بنابر آنچه گفته شد، تکامل زبان، اگر چه در حوزه عواطف انسانی، بدلیل شباهت بستر آن (وجود احساسات انسانی)، تا پیش از مدرنیته، در همه زبانها یکسان است و از یک روند تبعیت می کند، اما با پیش آمدن دگرگونیهای عظیم اجتماعی و علمی، این همسانی در رشد، در هم ریخته، برخی سریعتر و برخی کندتر متحول می شوند و برخی دیگر، از دور خارج می شوند.

دومین عامل مرکب رشد زبان، سطح رشد کاربران آن است. به بیان دیگر، رشد زبان، همچنین، رابطه مستقیمی دارد با سطح رشد علمی و معرفتی و اجتماعی

افرادی که از یک زبان خاص استفاده می کنند. بنابراین ، تعداد افراد باسواد یک جامعه ، میزان سواد ایشان ، سطح استفاده از رسانه های جمعی و همچنین ، آزادی فضای کاربری زبان ، از جمله مولفه هایی هستند که در تکامل یک زبان نقش بازی می کنند.

بر اساس آنچه آمد ، اکنون می توان دریافت که حتی شکل بیان زبان (لهجه ها و الحان) نیز تا چه حد متأثر از سطح تکامل جامعه در عرصه های مدنی و علمی و رشد اجتماعی است !

(بر این اساس ، در جا زدن زبان ، از منظر لهجه را ، نمی توان به حساب وجود یک زبان جدید؟! گذاشت . به همین دلیل هم هست که ما گویش های مازندرانی ، کردی ، لری ، بختیاری و بسیاری از گویش های مختلف پارسی باستان را ، زبان نمی دانیم ، بلکه آنها را گویش می دانیم ، جدا از مسئله با اهمیت نبود زبان نوشتار و خط.)

سومین عامل رشد ، ترکیبی از اراده سیاسی ، اراده اجتماعی کاربران ، و همچنین وقوف بر ارزشهای هویتی حفظ و گسترش زبان است .

باید دقت شود که توجه همزمان به ابعاد مختلف و عوامل سه گانه مدنیت ، رشد کاربران و اراده و وقوف بر قضیه توجه به حفظ و گسترش زبان ، می تواند به حفظ و گسترش یک زبان یاری رساند و غفلت از هر کدام از عوامل ، زمینه های پسرفت و یا عقب ماندگی زبانی و بتدریج محو آنرا فراهم می کند .

زبان فارسی ، در طی حیات طولانی خود (اگرچه در یک دگردیسی پریچ و خم و دردناک) از زمینه های سه گانه رشد تقریباً برخوردار بوده است ، اما نه همیشه ، همزمان ! بلکه در هر دوره ای ، یکی از عوامل و یا دو عامل از سه عامل ، نقش بیشتری بازی کرده اند .

اگر دقت کنیم ، متوجه می شویم که ، زبان فارسی در آخرین هزارهء عمر خود ، از پیشرفت فوق العاده ای در زمینهء گسترش و ژرفش برخوردار بوده است و به همین نسبت ، ظرفیتهای آن در برآورده کردن نیازهای کاربران اش ، افزایش یافته است . دلیل آن هم اینستکه ، حداقل در دوره هائی کوتاه ، از این اقبال برخوردار بوده است که مورد حمایت سیاسی ، بر بستر رشد مدنی و علمی ، قرار گیرد ، و از سوی دیگر ، کاربران نیز ، آن را مورد توجه قرار داده اند ، یعنی همان سه عاملی که ذکر آن

رفت ، تقریباً همزمان ، زمینه های تکامل آنرا فراهم کرده اند . نکته جالب توجه در رابطه با این دوران هم اینستکه ، دقیقاً در همین مقاطع هم هست که بین این زبان و گویشهای متصل به آن ، فاصله افتاده است و هر چه به زمان حال نزدیک می شویم ، متناسب با سرعت تکامل زبان پایه (فارسی) ، گویشها و لهجه ها ، از آن دورتر شده و حتی در نزد برخی از محققین ، به عنوان زبان !! جداگانه ای مطرح شده اند . برای روشن شدن قضیه ، ذکر موردی نمونه ، بیجا نمی باشد .

آنچه از آن ، امروز ، به عنوان گویش دری و یا تاجیکی نام برده می شود ، در ابتدای هزارهء اخیر ، گویش مسلط در خانوادهء گویشهای مختلف زبان پارسی بوده است . لازم به ذکر است وقتی صحبت از زبان پارسی می کنیم بهیچوجه منظور زبانی نیست که قوم پارسی یا فارس (که اکنون در استان فارس ایران زندگی می کنند) بدان گفتگو می کرده اند . نهادن نام پارسی بر این زبان ، به زمان بسیار دیرتر ، یعنی دوران حکومت هخامنشی باز می گردد که پارسها بر ایران حکومت می کرده اند ، در حالیکه ، همزمان ، اقوام دیگر در شمال شرقی و شمال غربی و مرکزی ایران نیز با گویشهای مختلف همین زبان صحبت می کرده اند و برای گویشهای خود ، نامهای محلی خود را داشته اند که در اکثر موارد نام آنها ، نام همان قوم مربوط بوده است .

با شکل گیری دولت ملی و تمرکز دستگاه اداری ، زبان نیز شکل منسجم تر می یافت و طبیعتاً با توجه به نزدیکی یا دوری دستگاه دیوانی نسبت به مناطق مختلف ، زبان و سرعت تکامل و انسجام آن متأثر از متغیرهای مختلفی می شد . در واقع نقطهء آغاز فاصله افتادن بین زبان مادر با گویشهای منطقه ای را باید شکل گیری دستگاه دولتی و بنیان گذاری امپراطوری هخامنشی دانست . از همینجا نیز هست که با فروپاشی امپراطوری پارس ، اگر چه مدیریت سیاسی کشور عوض می شود اما با توجه به اینکه نظام اداری و دیوانی و الزام به وجود دولت مرکزی باقی می ماند ، زبان فارسی نیز با همهء دگرگونی های طبیعی اش ، همچنان با همین نام به بقای خود ادامه می دهد ، در حالیکه حاملان و ناقلان آن دیگر از قوم فارس نیستند ، بلکه گویندگان گویش فارسی پهلوی از جنوب غربی و غرب ، و دری ، از شمال شرقی کشور هستند .

به تعبیری دیگر ، گویش فارسی دری ، گویش مسلط بر دستگاه دیوانی می شود اما تنها با نام فارسی ! این روند ، حتی در دوران ساسانی نیز ادامه می یابد . بر همین اساس نیز هست که اگر امروز زبان فارسی را در شکل نوین ، با گویشهای رایج در مناطق شمال شرقی ایران و افغانستان (خراسان بزرگ) و مناطق جنوب غربی (استان فارس)

مقایسه کنید ، با کمال تعجب در می یابید که این فارسی رایج ، به گویشهای خراسانی بسیار نزدیکتر است تا گویشهای مناطق فارس !!!
این وقایع ، علاوه بر اینکه زبان فارسی را به ضعف نمی کشاند ، که حتی موجبات غنای آنرا فراهم می کند ، چرا که از در آمیختگی گویشهای مختلف زبان پارسی ، زبانی با همین نام پدید می آید که ظرفیتها و ویژگیهای گویشهای مناطق مختلف را نیز در بردارد . همهء این عوامل سکوی پرتاب جهش فوق العاده ای است که پس از قرن سوم هجری در زبان فارسی صورت می پذیرد . همزمان با تحولات سریع و وسیع در دستگاه اداری و علمی کشور ، جنبش احیای زبانی نیز با قدرت به صحنه می آید ، با این تفاوت که اینبار ، تحولی نیز در اختیار اندیشمندان ایرانی قرار گرفته است .

فردوسی ، نقطهء تلاقی تکامل زبان پارسی باستان ، گویش دری و همچنین زبان تازهء وارد شده به فلات ایران (غربی) است . او زبان بکار گرفته شدهء خود را بر اساس پایبندی به همان هویت تعریف شدهء ایرانی در برابر اقوام مهاجم عرب و ترک ، پارسی می نامد (عجم زنده کردم بدین پارسی) اما در واقع ، او فارسی نوین را بنیان گذاری می کند . زبانی که نه فارسی باستان است ، نه فارسی دری و نه تاجیکی و نه عربی ! اما همهء اینهاست با نام ((پارسی)) ، ضمن اینکه بر هستهء اصلی خود ، یعنی پارسی باستان و دری پای می فشارد !!!

در اینجا لازم است به نکته ای بس مهم اشاره شود ؛

نظر به اینکه اکثر تحقیقات صورت پذیرفته توسط مستشرقین ، بیشتر بر پایهء حدس و گمان است تا مستندات ! و از آنجا که این تحقیقات ، عموماً پراکنده ، و بر بستر نیازهای دستگاه سیاسی این کشورها در شناخت جوامع شرقی ، از جمله میهن ما ، صورت پذیرفته ، نتیجهء آنها ، بیش از آنکه بخواهد پایه ای بر بازشناسی شناسنامه هویتی اقوام ایرانی باشد ، تنظیم نوعی طبقه بندی فرضی و بر اساس متد تفکیک و دسته بندی علمی ، در علوم تجربی ، بوده است که طبیعتاً در زبان و ادبیات نمی توانسته است کارکرد دقیقی داشته باشد . همین تحقیقات و نتایج آن نیز هست که مبنای شناخت و آموزش تاریخ و پیشینهء زبان فارسی و دیگر گویشهای ایرانی در دانشگاهها و مراکز آموزشی شده است و تا آنجا پیش رفته است که بسیاری از گویشها و لهجه های زبان فارسی را به حد استقلال زبانی (۱) و تفکیک کامل آن از زبان فارسی ارتقاء داده است . (مانند گویش کردی و مازندرانی که در اصل ، انبانی از واژگان اصیل پارسی باستان و میانه است !!) ! مثلاً در حالیکه با یک نگاه دقیق واژگانی ، دستوری ، آوا شناسی و معناشناسی ، سهولت می توان به این همانی گویشهای گیلکی

و مازندرانی و کردی و بلوچی و لری با فارسی ، در گذشته ای نچندان دور، پی برد! در تقسیم بندیهای غربی که توسط استادان دانشگاههای ما هم بدون تفکر، تکرار می شود، این گویشها به استقلال در هویت؟، از آغاز تا امروز، می رسند!!!
و اما به بحث اصلی باز گردیم ؛

دریافتیم که سه عامل اصلی میزان رشد مدنیت ، سطح رشد کاربران و اراده سیاسی اجتماعی کاربران و وقوف ایشان بر نقش حفظ و گسترش زبان، در حفظ ارزشهای هویتی ، عوامل اصلی رشد و گسترش یک زبان هستند و ظرفیتهای بیانی هر زبان ، رابطه مستقیم با سه عامل فوق داشته و از آن تبعیت می کند ، همچنین دریافتیم که زبان فارسی ، بدون توجه به تغییراتی که در حوزه خط داشته است ، زبان مادر ، در بین همه گویشهای است که در فلات ایران وجود داشته و دارد. اکنون می خواهیم به نکته ای بااهمیت اشاره کنیم که نقش مهمی در تاریخ زبان و ادبیات و رشد علم و اندیشه در ایران داشته است و متأسفانه این نقش ، بجز در هزاره اخیر ، در گذشته ، به تعبیری ، یکسره منفی بوده است!

همانگونه که می دانیم، خط پارسی باستان ، استخراجی خلاقانه از خط تصویری هیروگلیف بوده است که بر پایه ابداع چهل و دو علامت در ادای آواهای کلامی و صوتی پارسی ، شکل گرفته است. از این مرحله تا هجوم اعراب و آخرین دگرگونی عظیم در خط فارسی ، این خط ، متأسفانه دائماً در معرض هجوم تغییرات ناخواسته است. در یک روند طبیعی ، البته که تغییرات می توانند مبنای انباشت تجارب مثبت و به تبع آن تکامل باشند ، اما در یک مسیر ناخواسته ، تحمیلی و ارادی (در اینجا به معنای تحمیل اراده)، تغییرات می توانند منشأ پراکندگی ، دگردیسی و نابودی بخش اعظم انباشت اندیشه و ثروت فرهنگی شوند. از همین روست که از ثروت عظیم معنوی ایرانیان در پیش از حمله اعراب و در حوزه نوشتار (شعر و ادبیات و متون علمی) آثاری بسیار اندک و ناچیز برجای مانده است ،

چرا که تغییر خط ، به معنای تغییر یک مشت علامت در ادای کلمات نیست ، که در دوران گذشته (و حتی حال !) به معنای نابودی پل ارتباط معنوی انسان با همه هویت گذشته و تاریخ اوست ، بخصوص در بین مللی که از بیسوادی . عدم پذیرش مسئولیت سیاسی ، اجتماعی و اخلاقی ، رنج می برند. از این رهگذر است که اندیشمندان بزرگ ایرانی ، همچون دقیقی ، رودکی ، فردوسی و بسیاری دیگر ، در تقابل با تلاش گسترده و مداوم سلطه گران خارجی در محو هویت مستقل اندیشه انسان محور ایرانی ، که در زبان پارسی و تاریخ اندیشه ورزی بدین زبان متبلور شده است ، به باز پروری و باز نویسی میراث گذشته ، بوسیله خط جدید ، دست می یازند

و بدینوسیله از نابودی هویت و میراث معنوی ایرانی ، جلوگیری می کنند .
در قرون اخیر ، تلاش گسترده ای از جانب استعمارگران صورت پذیرفته تا با القاء این تصور مسخره و بی پایه که علت عقب ماندگی ملل شرق در نوع خط آنان است !!! از طریق روشنفکران و سیاست بازان این کشورها و ملت ها ، ارتباط ملل مذکور را با گذشته فرهنگی تاریخی خویش قطع کرده و از این طریق ، با بی هویت کردن این مردم ، هویت مورد نظر خود را جایگزین آن کنند . متأسفانه در برخی موارد ، همچون ترکیه ، آنها موفق به پیشبرد سیاست خود شدند .

آنها د رابتدا اینچنین القاء می کردند که ((با تغییر خط مشکلی پیش نمی آید ! به راحتی مردم می توانند آثار و میراث گذشته خود را به خط جدید بخوانند !!)) در حالیکه امروز همگان می دانند که علاوه بر اینکه در نظامهای عقب افتاده و نابسامان جهان سومی هیچ تلاشی برای نگارش آثار گذشته به خط جدید صورت نپذیرفت که اگر هم چنین می شد ، از نظر زبان شناسی ، خط جدید ، بهیچوجه قادر به انتقال روح شکل گرفته بصری از فرهنگ و خط گذشته ، در قالب نو نبود ! (در ادامه همین نوشته به علل این امر خواهیم پرداخت)

بر اساس آنچه آمد ، اکنون می توان درک کرد که چرا روشنفکران بی اطلاع و متأثر از فرهنگ غرب در دوران مشروطه تا دهه اول سلطنت پهلوی دوم و همچنین خائنین خودفروخته سیاستهای استعماری ، تلاش می کردند تا تجربه ترکیه را در ایران نیز پیاده کنند و تنها دژ مستحکم مقاومت اندیشه و فرهنگ ایرانی را بدست خود ما فرو ریزند . هم اکنون نیز این تلاشها ، به گونه های مختلف ادامه دارد . از جمله انتقادهای بیجا و غیر علمی به نارسائی خط فارسی از نظر تکرر اصوات ، ناشکیل بودن آنها !! دشواری فراگیری زبان نوشتار آن و ... ، که صد البته در همه زبانهای روی کره زمین ، ای بسا بسیار عمیق تر ، در رایج ترین آنها ، همچون انگلیسی ، فرانسه ، آلمانی ، چینی ، ژاپنی و ... بمراتب بیشتر از فارسی ، این اشکالات وجود دارد ! و اتفاقاً کم ایرادترین آنها ، همین زبان و خط فارسی است !!!

... یا تلاشهایی که در جهت جدانویسی واژه ها صورت می پذیرد ، بی آنکه به نکات علمی بسیاری همچون مسأله سرعت انتقال افکار ، سرعت حرکت ذهن ، سرعت حرکت چشم ، رابطه معنوی و معنایی بین شکل و معنا و مضمون واژه و همچنین سرعت خوانش نگاشته ها و ... توجه شود و از همه مهمتر اینکه شکل گیری ادای واژه و نگارش آن ، محصول یک بدهستان هزاران ساله بین اندیشه و شکل بیان آن و تجارب فشرده هزاران اندیشمند است ، نه اراده و خواست فردی و گروهی یک عده

در یک زمان مشخص!

از جمله تهدیدات جدیدتر، می توان از علم کردن لهجه ها و گویشهای محلی ((که از هیچ منظر قابل مقایسه با زبان فارسی نیستند)) در تقابل با زبان فارسی نام برد. استعمارگران با حمایت مالی و قرار دادن امکانات فراوان در اختیار مزدورانشان و یا فریب خوردگان در کار نظری گسترده، در تلاشی جدی هستند تا با ایجاد جبهه بندی زبانی؟ و قومی و کشیدن دیوار تمایز بین مردمانی که بشکلی طبیعی و از گذر یک تاریخ طولانی همزیستی، ملتی واحد را تشکیل داده اند، به ایجاد تشتت در جامعه ایرانی از یکسو و از سوی دیگر تضعیف موقعیت زبان فارسی در بین مردم ایران و همچنین ملل شرق زمین، پردازند.

آنها خوب می دانند که فرهنگ عمیقی که همواره سلطه ایشان را پس رانده و با شکست مواجه ساخته است از طریق این زبان منتقل شده، پس اگر این زبان را از میان بردارند و یا تضعیف کنند، قادر خواهند بود، به اهداف کثیف خود دست یازند، هم از اینروست که می بینیم با تمام توان به میدان آمده اند؛ از سوئی به اشاعه گسترده زبان انگلیسی و نفوذ واژگان آن به زبان فارسی، از طریق سینما، اینترنت، مجلات و روزنامه ها، محصولات تجاری، تبادلات ورزشی و علمی و ... می پردازند و از سوی دیگر به تقویت لهجه ها و گویشهای محلی و علم کردن آن در برابر زبان فارسی، تحت عناوین فریبکارانه حقوق قومی؟! مبادرت می کنند. **کار تا آنجا بالا گرفته است که برای این لهجه های محلی، خطوطی مضحک و من در آوردی بر اساس رسم الخطی مغلوط و مخلوط از فارسی و عربی یا لاتین، درست کرده اند تا به هر شکل ممکن ارتباط این مردمان را با خط و زبان فارسی قطع کنند، تا آن حد که در آینده، فرزندان کرد و بلوچ و مازندرانی و لر و گیلک و ...، قادر نباشند حتی ظاهر زبان اجدادی خود را باز شناسند، چه رسد به آنکه بتوانند آن را بخوانند یا بدانند چیست!!!**

روشنفکران ما باید این نکته را عمیقاً درک کنند که ((ملت سازی)) سیاست راهبردی استعمار فرانویس در سلطه بر جهان است! این سیاست از دو طریق فروپاشی ملل کهن با فرهنگهای غنی و گسترده و همچنین ایجاد ملل بی هویت و بی تاریخ جدید؛ خرد، همچون جمهوری های تازه تأسیس در یوگسلاوی و شوروی سابق، و یا کثیر و ناهماهنگ، همچون اتحادیه اروپا است!

این سیاست، در گذشته، از طریق استعمار پیر، انگلستان، در هند و کشورهای عربی و امپراطوری عثمانی و همچنین تا حدودی ایران! پیش برده شده و اکنون نیز با هدایت نظری انگلیسها و توسط جنایتکاران آمریکائی پیش برده می شود.

اولین گام در پیشبرد چنین راهبردی، ایجاد هویت‌های کاذب، برای گروه‌های انسانی مقیم کشورهای کهنسال است که اولین گام نیز در ایجاد چنین هویت‌هایی، ایجاد استقلال زبانی است! چرا که زبان، مهمترین عامل پیوند معنوی، فرهنگی و تاریخی در بین مردمان است. از همین منظر است که تلاش دوسویه ای که ذکر آن رفت، صورت پذیرفته و بر روی آن سرمایه گذاری عظیمی شده و می شود. با توجه بدین نکته است که اکنون که به اهمیت زبان و خط فارسی، در حفظ هویت و ارزشهای فرهنگی و همچنین میراث معنوی و مدنی خود پی بردیم، باید به چگونگی حفظ و گسترش آن در جهان بس نابسامان کنونی پردازیم.

با توجه به مقدماتی که پیشتر گفته شد،

در رابطه با حفظ و گسترش زبان فارسی، باید از همان منظری نگریست، که به تکامل زبان به مفهوم عام نگریسته شد، یعنی از منظر عرصهٔ مدنیت، کاربرد، ارادهٔ انجام کار و احساس مسئولیت.

همانگونه که می دانیم، احساس مسئولیت، بر پایهٔ آگاهی شکل می گیرد. هر چه درجهٔ آگاهی و وقوف بر اهمیت یک موضوع بیشتر باشد، به همان نسبت ضریب احساس مسئولیت نیز افزایش می یابد. بنابراین، ضرورت حفظ و گسترش زبان فارسی، نه به عنوان تنها، پاسداری از یک زبان کهن، بلکه بمثابه حفظ و گسترش یک شیوهٔ نگرش به حیات انسانی و کلیهٔ جلوه های بروز آن در حوزهٔ فرهنگ، تمدن و علوم انسانی باید مورد توجه قرار گیرد.

انسان متمدنی که با زبان فارسی یا فرانسه و یا یونانی و روسی، سخن گفتن و اندیشیدن را آغاز کرده است، از زیر صفر و یا صفر، سفر زندگی را نمی آغازد، بلکه بر پایهٔ یک معرفت عمیق و گسترده تاریخی، در حوزه های علوم انسانی و تجربی، حیات معنوی خود را شروع کرده و رشد می نماید.

کسی که با فارسی زبان می گشاید، هیچ لزومی ندارد از یک مسیر چند هزارسالهٔ اندیشه ورزی عبور کرده، به انسان امروزی تبدیل شود! لازم نیست زرتشت و کوروش و مزدک و بابک و رودکی و خیام و فردوسی و مولوی و حافظ و سعدی شود و آنگاه به جایگاه انسان قرن حاضر ببالد، بلکه پا بر شانه های همهٔ این اساطیر گذارده و در مسیر تکامل قرار می گیرد. این همان چیزی است که از آن به عنوان هویت نام می بریم. کیستی ایرانی با جمع همین نامها، یعنی جمع همین تاریخ سترگ اندیشه ورزی، است که معنا می یابد.

تمامی اهمیت موضوعی هم که بدان می پردازیم در همین است که این رودخانه ، در بستر زبان فارسی است که طی طریق می کند. تغییر بستر این رودخانه ، به معنی هدایت همهء این دستاوردها به قعر کویری است که بازیافت آن را بی معنا می کند! بنابراین باید بخواهیم و اراده کنیم که علیرغم تمایزات قومی و جغرافیائی ، گویشی ، مذهبی ، اقتصادی و سیاسی ، به عنوان افرادی که دارای یک شناسنامه تاریخی مشترک هستند، از زبان فارسی حمایت کرده ، در جهت تقویت و گسترش آن بکوشیم .

یک ترک و یک کرد و یا عرب ایرانی ، بهیچوجه نباید نسبت به یک فارس زبان ، احساس مسئولیت کمتری در حفظ و گسترش زبان فارسی داشته باشد! چرا که تمامی آنچیزهائی که به او به عنوان یک ایرانی هویت می بخشد ، او را دارای تمدن و فرهنگ و اندیشهء خرد محور و انسان محور می نمایاند و همچنین پشتوانهء وی برای تکامل بیشتر است ، متبلور در این زبان و همهء آنچیزهائی است که از طریق این زبان خلق شده است . دقیقاً از همین دیدگاه نیز هست که بزرگان اقوام مختلف با گویشها و زبانهای مختلف ، اگر حرفی برای گفتن داشته اند ، از طریق این زبان گفته اند ، چرا که نخواسته اند از صفر شروع کنند و نخواسته اند در جا بزنند و همچنین به ظرفیتهای بیانی این زبان عمیق ، زیبا ، خوش آهنگ و هماهنگ با سطح تکامل بشریت در حوزهء اندیشه و ورزی ، آگاه بوده اند .

بنا بر آنچه آمد ، خواست و ارادهء حفظ و گسترش زبان فارسی و احساس مسئولیت در برابر آن ، باید به یک خواست و ارادهء عمومی ، در همهء حوزه های ملی و فراملی (در حوزه های جغرافیائی غیر ایرانی همچون افغانستان ، تاجیکستان ، ازبکستان ، پاکستان ، هندوستان و ...) تبدیل شود .

در ادامه ، توسعهء سیاسی - اقتصادی و تلاش در جهت تکامل سطح مدنی ، رفاه ، فن آوری ، عدالت و آزادی و برخورداری از آخرین دستاوردهای بشریت در حوزه های ذکر شده ، می تواند به این خواست ، جنبه عینی داده ، زمینهء لازم را فراهم آورد...

و بیسوادی باید ریشه کن شود:

آدمهای بیسواد ، کمکی به تکامل زبان نمی کنند! که تنها نقش ایشان ، می تواند انتقال تلفظ غلط و بکارگیری نادرست زبان از نظر دستوری و ایجاد گویش ها و لهجه های جدید باشد که خود مبنای فتنه انگیزیهای جدید برای استعمارگران و بهره برداری ایشان از این پدیده ، تحت عنوان حمایت از تنوع زبانی و در جهت فروپاشی ملل کهن است .

اکنون می توان گفت که با گذر از اراده و خواست عمومی و همچنین توسعه در حوزه مدنیت ، مهمترین عرصه کمک، در جهت حفظ و گسترش زبان فارسی، در برابرمان قرار می گیرد ؛ ((حوزه کاربرد زبان)) .

اغلب چنین تصور می شود که محدوده عملیاتی حفظ و گسترش یک زبان ، محدود به کار فرهنگستان در زمینه واژه گزینی و یا آموزش آن از طریق موسسات آموزشی است . باید گفت ؛ علاوه بر این ، و خیلی بیشتر از این محدوده ها ، عرصه بکارگیری یک زبان ، در حفظ و گسترش آن ، اهمیت دارد . عرصه بکارگیری یک زبان از رسانه های جمعی ، رادیو و تلویزیون و مطبوعات و اینترنت آغاز می شود و تا تابلوهای مغازه ها و محصولات تولیدی کارخانجات و عرصه تجارت داخلی و بخصوص خارجی و صنایع بسته بندی !! گسترش می یابد .

باید خیلی ساده به این نکته توجه داشت که زبان ، از طریق بکارگیری آن گسترش می یابد و نه تنها از طریق آموزش مستقیم آن ! آموزش مستقیم ، اگر چه سنگ پایه کاراست ، اما آنچه حقیقتاً زبان را حفظ کرده و به گسترش آن یاری می رساند ، در معرض چشم و گوش قرار دادن آن است !

باید در تمامی عرصه های ارتباطی و بخصوص علمی ، تجاری، ورزشی ، فرهنگی ، سیاسی و مبادلات عمومی در عرصه کشوری و بین المللی ، اولویت در مساله زبان ، با زبان فارسی باشد . خیلی ساده و به عنوان مثال ، آنجا که لازم است یک بسته خرما به یک کشور اروپائی صادر شود ، لازم است کلمه ((خرما)) درشت و با خط خوش بر روی بسته آن نوشته شود و در حاشیه دور، در گوشه ای ، با خط ریز ، به زبانی که محصول مورد نظر قرار است در آنجا استفاده شود ، کلمه خارجی آن بکار گرفته شود ، نه بالعکس !!! این درست همان کاری است که انگلیسی زبانها در جهت گسترش زبان خویش می کنند و توانسته اند به این وسیله ، زبان خود را به تمام نقاط دنیا صادر کنند !!!

گسترش زبان انگلیسی ، نه از طریق قابلیت های خاص آن ، بلکه از طریق اعمال اراده در بکارگیری گسترده آن (بدون توجه به عکس العمل های احتمالی) بوده است . زبان فارسی ، با توجه به پشتوانه قدرتمند فرهنگی آن ، از زمینه بسیار مساعدتری برای گسترش ، نسبت به زبانهای دیگر ، برخوردار است و به همین دلیل تنها کافی است که با احساس مسئولیت ، برنامه ریزی و وارد شدن به عرصه کاربری آن ، ضمن حفظ این گنجینه اندیشه ورزی ملل شرق به گسترش اندیشه های انسانی نیز یاری رسانیم .

در پایان می خواهیم یکبار دیگر تأکید کنیم که :

زبان فارسی ، زبان یک قوم و یا حتی یک ملت نیست ، که میراث مشترک اندیشه ورزی بخش وسیعی از ملل مشرق زمین در طی هزاره ها است . میراثی که در بردارنده غنی ترین گونه های اندیشه فلسفی ، عرفانی ، زیبایی شناسی کلام و لذات سمعی - بصری ، خط و سنن و آداب و رسوم ماندگار انسانی ست ، تاریخ ملتهاست ، شکوه توانائی انسان در بروز احساسات و افکار از طریق شعر و کلام شاعرانه است . بخش مهمی از تلاش بشریت در رسیدن به انسانیت و انسان شدن است . اوج معرفتی ست که گوته و نیچه و انگلس و پوشکین در برابر آن زانو می زنند و به ستایش اش می نشینند ! تا بدانجا که آنرا لایق و مستحق انتخاب به عنوان زبان مشترک مردم جهان می دانند (نامه انگلس به مارکس) .

این زبان (فارسی) به عنوان گنجینه ای همه بشری ، متعلق به همه است ، بخصوص اقوامی که بر بستر زندگی ایشان ، توانسته است ببالد و بیاید و پیروانند . ثروتی است که هر قومی و هر گروه از مردمی ، چه در هند و پاکستان و افغانستان ، و چه در تاجیکستان و ایران و ... تمامی آسیای میانه و ترکیه ، خود را از آن محروم کند ، بواقع به خود جفا کرده و خویش را از آنچه هویت فرهنگی و تاریخی می خوانندش محروم ساخته است .

اقوام مختلف که اکنون گویشها و زبانهای متفاوتی دارند ، باید عمیقاً این نکته را دریابند که نسلهای گذشته ایشان ، نقشی اساسی در تکامل زبان فارسی و غنای اندیشه ، در این کالبد ، داشته اند . آنها نیز باید به اندازه فارسی زبانان ، در حفظ و گسترش زبان فارسی بکوشند و از سهم گذشتگان خویش در شکل گیری این گنجینه ، پاسداری کنند ، که اگر چنین کنند ، در واقع از هویت ، تاریخ و افتخارات گذشته خویش پاسداری کرده اند ، نه از زبان و فرهنگ یک قوم و یا یک ملت خاص که اکنون بدین زبان تکلم می کنند .

۲۲ خرداد ۱۳۸۴

۱- زبان در کوتاهترین تعریف ؛ یک ساختار کلامی ، در اندیشه ورزی و بیان آن است . از آنجا که یک ساختار است ، پس بر پایه عوامل و مختصات گوناگون شکل گرفته است . این عوامل عبارتند از ؛ ۱- هویت صوتی ۲- هویت مستقل هجائی ۳- هویت مرکب واژگانی . ۴- هویت ارتباطی در آهنگ بیان جمله ۵- هویت در معنا - مضمون و موضوع ۶- آهنگ هویت ارتباطی در معنا ۷ هویت فرهنگی ۸- هویت تاریخی

منافع ملی یعنی چه؟



برای درک مقولات خُرد، ابتدا باید پدیده را در منظر کلی آن بخوبی دید! به تعبیری دیگر، تا جایگاه یک رکن در مجموعهٔ یک ارگانسیم مشخص نشود (تعریف کلی با توجه به اجزای متشکله) و سپس چگونگی رابطهٔ یک رکن با ارکان دیگر معلوم نشود، ارائهٔ هر برداشتی با این خطر روبروست که خود را از مجموعهٔ عوامل تأثیر گذار و تعیین کننده، محروم کرده، منجر به استتاجی گردد، که تنها، بیانگر بخشی از واقعیت باشد و به طریق اولی، مبین حقیقتی مجازی شود.

بر این اساس، هنگامی که صحبت از منافع ملی می شود، پیش از هر چیز، باید دریافت که جایگاه آن در مبحث کلان تر، یعنی جامعهٔ جهانی، کجاست؟ یا از منظری دیگر، شکل جهانی که قرار است در آن از منافع ملی صحبت کرد، چگونه است و از چه عوامل تأثیر گذاری پیروی می کند؟

بر اساس آنچه گفته شد، ابتدا تلاش خواهیم کرد، تصویری، هر چند با چند خط ساده، بر صفحهٔ تحلیل خود! نقش زنییم. سپس با توجه به این نقوش کلی، به جایگاه خویش، آگاه شویم!

همانگونه که می دانیم، هستند وقایعی که سرفصل تغییرات شگرفی در روابط جوامع و ملل و دولتها، از منظر تاریخی می شوند. یکی از این سرفصلها، بی شک، نابودی نظامهای سوسیالیستی است. آنچه در سالهای ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲ در جهان اتفاق افتاد، آغاز تغییراتی بزرگ در روابط بین الملل و همچنین باز تعریف بسیاری از مفاهیم سیاسی

شد. در همینجا متذکر شوم که، منظور از تغییرات بزرگ، تغییر در مفاهیم بنیانی روابط طبقات و مقوله اقتصاد در صورتبندی بورژوائی نیست! بلکه بر خلاف آنچه نظریه پردازان بورژوازی تلاش می کنند القاء کنند، یعنی ((تغییر مفاهیم ارزشی و بنیان های نظری))، بنده اعتقاد دارم که این تغییرات، عموماً در شکل پروسه تکامل سرمایه داری از یکسو و از سوی دیگر، تناسب این شکل با روابطی است که تغییر شکل را میسر می سازد، یعنی همان مفاهیم سیاسی!

در پی این تغییرات، یک مجموعه روابط در سطح بین المللی در هم ریخت، تا مجموعه ای دیگر از رفتارها و روابط جایگزین آن شود. آن روابطی که مبنای آن به وقوع انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و سپس به پایان جنگ دوم جهانی باز می گشت، باید جای خود را به آنچنان رابطه ای می داد که تعادل از دست رفته، دوباره به دست آید. پیش از آنکه بخواهم به عنوان بندی این روابط پردازم، لازم می دانم که نکته ای بس مهم را، چه در روابط طبقاتی، چه در روابط بین الملل، بیان کنم. این نکته، مقوله توازن قدرت، است! این حقیقتی است که مقوله توازن قدرت، حداقل از دورانی که جوامع طبقاتی بوجود آمده اند، تا کنون، حرف اول و آخر را در تنظیم هر گونه رابطه ای، در جوامع انسانی (چه در سطح داخلی و چه بین المللی)، زده است.

بنابراین، عامل بنیانی، در تنظیم روابط طبقات و در سطح ملی، و همچنین، در سطح روابط بین المللی، جدا از معیارهای اخلاقی، که اساساً در روابط سیاسی بورژوائی بی معنا هستند (یا به تعبیری، فاقد جوهر انسانی اند)، میزان توان یک جریان اجتماعی در ایجاد تغییرات است؛ اینکه یک جریان، از چه توان بالقوه و بالفعلی در سمت دهی تحولات بسود خود برخوردار است. جامعه طبقاتی، جامعه ای شکل گرفته بر اساس تنازع بقاء با اتکاء بر قدرت است! این واقعیتی عمیقاً غیر اخلاقی است، اما وجود دارد! و راه تغییر آن نیز، از درون همین نزاع دائمی، بر سر تغییر کفه قدرت، بسود اکثریت فاقد قدرت است. اما آنجا که بحث منافع ملی پیش می آید، یعنی در مقوله مورد نظر ما، شکل این نزاع را، روابط بین ملتها، و به تعبیر صحیح تر، بین کشورها و دولتها، تعیین می کند. یعنی: بحث منافع ملی، بحثی است که مرتبط با همه مردمی است که در یک کشور (صرفنظر از قومیت، زبان، مذهب، نژاد، جنسیت و ...) زندگی می کنند، با کشورهای دیگر و منافع ملی ایشان!

در اینجا مجبوریم ، پیش از آنکه بخواهیم به عوامل تعیین کننده در شکل دهی مفهوم منافع ملی پردازیم ، به نکته ای مهم اشاره کنیم . این نکته ، مقوله جهانی شدن ! یا به تعبیر صحیح تر ، جهانی سازی است .

همانگونه که می دانیم ، بلافاصله پس از در هم ریزی ساختار سیاسی و روابط شکل گرفته در دوران نظامهای سوسیالیستی ، نظریه پردازان بورژوازی ، سیل نظریاتی را به راه انداختند که ، پیش از آنکه برگرفته از واقعیات موجود باشد ، نوعی پیشدستی برای شکل دهی واقعیت مورد نظر بود ! از جمله این نظریه پردازها ، مقوله جهانی سازی ، جهانی شدن ، جهان بدون مرز و ... امثالهم بود . طبق معمول ، ظاهر قضیه ، بسیار مطلوب ، مثبت و عامه پسند شکل می گرفت . بدین معنی که ؛ ((از این پس ، جهان ، جهان اطلاعات خواهد بود ، عصر - عصر دانائی و خرد است ! (تو گوئی قبل از این نبوده است !) . اینترنت مرزها را در می نوردد ! سرمایه به جایی می رود که ثبات دارد . سرمایه مرز نمی شناسد (اما به سوی کشور مبداء بر می گردد ! مثل کفتر نامه بر !!!) . دمکراسی ، مفهومی - خود بنیاد - است ! اگر خواهان رشد و پیشرفت هستید ، چاره ای جز گشودن مرزهایتان به روی سرمایه بین المللی ندارید و ...)) . انبوهی از اینگونه نظرات ، در حجمی وسیع و بیسابقه ، از طریق رسانه های جمعی و انتشارات ، در سطح جهان پخش شد ، تا اینگونه القاء شود که دوران ((دولت - ملت - کشور)) و ((منافع ملی)) به سر آمده و اساسا مقوله ملت و ملیت دیگر بی معنا است !!!

و اما حقیقت چیست ؟

حقیقت اینستکه ؛ ((هشتاد و سه درصد از سود خالص چرخش سرمایه در سطح جهان ، در طی فاصله سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ ، به سوی هشت کشور صنعتی و صاحبان سرمایه در این کشورها (که ۲۰۰ نفر بیشتر نیستند !) ، سرازیر گشته است !!! ، در همین مدت ، فاصله بین کشورهای شمال و جنوب یا به تعبیری فقیر و غنی ، به دو برابر افزایش یافته است . همزمان ، فاصله طبقاتی در همه جوامع ، علاوه بر اینکه کاهش نیافته ، که به عنوان نمونه ، در کشور سوئد ، ثروتمندان ، ده برابر ثروتمندتر و فقرا به همین نسبت فقیر شده اند ! در حالیکه ، کشورهای عضو اتحادیه اروپا - هر سال ، نسبت به سال قبل ثروتمندتر شده اند ، در همانحال از خدمات اجتماعی هر سال کاسته شده و توان خرید مردم کاهش یافته است .

از بعد سیاسی ، در همانحال که صاحبان سرمایه در آلمان و فرانسه و ایتالیا و انگلیس و ... به در و دیوار می کوبند تا مرزهای چپاول را پشت سر گذاشته ، شعار ملت واحد

اروپائی را می دهند ، همزمان ، جنگ خونین و جنایتکارانه قومی در بالکان را سازماندهی کرده ، کشور توانمند یوگسلاوی را به چند کشور کوچک فاقد قدرت ، با مرزهای کینه و نفرت تبدیل می کنند. در خاور میانه و قفقاز ، جنگهای قومی و منطقه ای راه انداخته ، از تکه تکه کردن کشورها ، تحت عنوان استقلال یا فدرالیسم حمایت می کنند...

جالب اینستکه همین آقایان ، در درون همین اتحادیه اروپا (بر خلاف شعار عوامفریبانه ملت واحد اروپائی) ، بر سر یک وجب از خاک خود ، چنان چنگ و دندان به هم نشان می دهند که بیا و ببین ! به عنوان مثال ، اخیرا ، اسپانیا ، تنها ، به دلیل بازدید وزیر خارجه انگلیس از منطقه جبل الطارق ، سفیر خود را از آن کشور فراخواند !!! توجه می فرمائید که مرزها چقدر بی اهمیت شده!!!! آری ، حقیقت اینستکه جدا از همه شعارهای خرننگ کن سرمایه داری و نظریه پردازان آن ، علاوه بر اینکه در جهان مرزی پشت سر گذاشته نشده و مفاهیم ملت و ملیت و کشور ، تغییر شکل نداده اند ، که به مراتب ، نسبت به گذشته ، هم مرزها آهین تر شده ! هم مفاهیم ملت و ملیت و کشور ، بسیار غلیظ تر از گذشته ، دارای معنا شده اند . کافست چشم بگشائید و اروپا و آمریکای پس از یازده سپتامبر را بدقت بنگرید تا ببینید که ، اگر تا پیش از این ، برای حفظ ظاهر هم که شده ، بنام شهروند درجه دو و سه ، حق نفس کشیدن برای اقلیتها قائل بودند ، امروز ، درجه تمایل رنگ پوست شما به طرف سفید هم ، مسأله ساز شده است !! نوع اسم و مذهب و خون و نژاد و اجداد شما هم ، نقشی تعیین کننده در سرنوشت شما و فرزندانان بازی می کند.

خلاصه کلام آنکه ؛ جهانی سازی ، تنها یک معنی دارد و آن اینستکه : ((درهای کشورهایتان را بگشائید تا ما به راحتی بجاییم !! ، همین و بس ! اگر هم مقاومت کنید ، مدنیت و حقوق بین الملل و قوانین - یعنی کشک ! با توپ و تفنگ به سراغتان خواهیم آمد.)) !

حال که مفهوم جهان بدون مرز سرمایه داری روشن شد ، می خواهیم بدانیم که مقوله منافع ملی ، چگونه مقوله ای ست و بر چه بنیانهائی استوار است . همانگونه که پیشتر اشاره شد ، منافع ملی ، به تمامی آن مولفه هائی باز می گردد که ضامن حفظ و بقای یک ملت (کلیه اتباع یک کشور جدا از گوناگونی زبانی ، قومی ، مذهبی ، طبقاتی و ...) و منافع آن ، در برابر ملل و کشورهای دیگر است . و اما مولفه هائی که قرار است ضامن حفظ منافع ملی باشند ، خود ، زیرمجموعه یک

اصل کلی هستند ، که آن اصل کلی ، چیزی نیست جز قدرت !
در واقع ، این ، میزان قدرت شماسست ، که برقرار کننده توازن بین شما و جهانی ست
که شما را فراگرفته است. محتوای این مفهوم ، همان مؤلفه هائی ست که مجموعاً ،
منافع ملی را شکل می دهند . و اما این عوامل که مفهوم قدرت را مشخص کرده و
سپس ایجاد توازن می کنند ، چه هستند ؟

- در هر ساختار قدرت ، سه عامل اصلی ، قابل تفکیک و تشخیص است - 1 : سازمان ،
۲ - امکانات ، ۳ - مدیریت

بنابراین ، محتوای قدرت = سازمان + امکانات + مدیریت
و اما این سه عامل ، در مقوله مورد نظر ما ، یعنی منافع ملی ، چه صورتی پیدا می
کنند ؟

از یک منظر کلی ، همهء تشکیلات مدنی موجود در یک کشور ، اعم از قضائی ، مقننه ،
مجریه و تشکیلات ریز شده آن ، مانند بهداشت ، آموزش ، دادگاهها ، امنیتی و نظامی
، مجلس و همهء ارگانهای دولتی و غیر دولتی همچون احزاب ، اتحادیه ها و
سندیکاها و انجمن ها و ... همهء آنچه جمعیت پراکندهء یک جامعه را در قالب یک
تشکیلات ، متشکل می کند ، زیر مجموعهء مقولهء سازمان یک کشور قرار می گیرند .

مورد دوم ، امکانات است ، که ریز شدهء این ساختار عبارت است از ؛ وسعت سرزمین
، میزان نیروی انسانی و کیفیت آن (متخصص و غیر متخصص و باسواد و بیسواد) ،
میزان بالقوهء ثروت معدنی و زیر زمینی ، سطح دانش و فن آوری ، توان تولید صنعتی
و کشاورزی ، موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک و اقلیمی ، ارتباط با دریاها ، نوع
ترکیب جمعیت و میزان آمیختگی قومی ، مذهبی ، نژادی و ... سابقه تاریخی و توان
فرهنگی ، ... و عوامل ریز شدهء این کلیات .

مورد سوم ، یعنی مدیریت ، توان ایجاد هماهنگی بین دو عامل سازمان و امکانات و
هدایت آن در جهت ارتقاء کیفیت و رشد ساختار و همچنین مصون نگاهداشتن دو
عامل فوق ، از عوامل آسیب رسان فراملی است .

بنابر آنچه آمد ، رشد نظام مند ، برنامه ریزی شده و متکی بر حداکثر استفاده از توان
ملی ، در سه عرصهء برشمرده شده ، قدرت ملی را افزایش داده ، بنوبهء خود ،
افزایش قدرت ملی ، ضریب حفظ منافع ملی را افزایش می دهد .

با توجه به شناختی که از جهان پیرامون خود و مؤلفه های تعیین کنندهء قدرت و
منافع ملی بدست آوردیم ، اکنون می خواهیم بدانیم ، در مورد کشورمان ایران ، این
عوامل در چه سطحی و به کدام سو میل می کنند ؟

برای اینکه به پرسش فوق پاسخ دهیم ، باید بدانیم که نقاط قوت و ضعف ما ، در عوامل تعیین میزان قدرت کدامند ؟

در یک نظر سریع ، بسیار زود متوجه خواهیم شد که ، بجز در مولفه های وسعت سرزمین ، میزان نیروی انسانی (البته در سطح کمیت و نه کیفیت !) ، ثروت بالقوه معدنی و زیر زمینی ، موقعیت ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک ، ارتباط با دریاها ، نوع ترکیب جمعیت و تا حدی - آمیختگی مذهبی - نژادی ، سابقه تاریخی و توان فرهنگی ، که همگی زیر مجموعه عامل امکانات هستند ، در بقیه موارد ، در همین مولفه ، و در دو عامل اساسی سازمان و مدیریت ، کشور ما در موقعیت ضعیف ، بیمارگونه و نامساعدی به سر می برد که توان و قدرت ملی را دچار ضعف ساختاری نموده ، به سطح حداقل تنزل داده است .

تجربه تاریخی نشان داده است که ، از بین سه عامل تعیین کننده قدرت ملی (یعنی سازمان و امکانات و مدیریت) ، عامل مدیریت ، مهمترین و تعیین کننده ترین عامل در ایجاد قدرت ملی و بنوبه خود حفظ منافع ملی است . ضعف در این عامل ، ضعف در عامل ((سازمان)) را در پی خواهد داشت و ضعف در عامل سازمان ، ضعف در بهره برداری بهینه از امکانات را بدنبال خواهد آورد و باز هم از منظر تاریخی ، ثابت شده است که کشور ایران ، هر گاه از نظر مدیریت ارتقاء پیدا کرده ، بلافاصله ، با توجه به توان و امکانات بالقوه ، به سرعت قدرت ملی خود را افزایش داده و بخوبی توانسته است از منافع ملی خویش دفاع کند .

اکنون باید به این سوال پاسخ داد که : عوامل تهدید کننده منافع ملی در حال حاضر ، کدام عوامل اند و راه حل ها کدامند ؟
از بین موارد برشمرده شده در شکل دهی قدرت ملی ، یک عامل اصلی و یک عامل فرعی ، نقاط ضعف اساسی در حفظ منافع ملی در حال حاضر است . عامل تهدید کننده اصلی ، مدیریت سیاسی کشور و ساختار غیر دمکراتیک آن است و عامل فرعی ، وجود تحریکات قومی است ، که تلاش دارد وحدت ملی را در سطح فرهنگی - زبانی و سپس در سطح اقلیمی ، جغرافیائی آسیب زده ، در جهت منافع امپریالیسم آن را شکل دهد .

بنابراین ، زمینه های اصلی تهدید منافع ملی مردم ایران : ۱ - رژیم فقهاتی اسلامی و ۲ - وجود تحریکات قومی است . به تعبیر دیگر ، جمهوری اسلامی از یکسو ، و از سوی دیگر ، گروههای قومی و عشیرتی و قبیله ای و طایفه ای ، که عوامفریبانه ! زیر علم

دمکرات و چپ؟! و حقوق خلقها!!! سینه می زنند (خنده دار است که برخی از ایشان ، خود را کمونیست می نامند و در عین حال ، بجای واژهء مردم و بطور مشخص - مثلا - کارگران یا کشاورزان یا زحمتکشان و ... ، از واژهء خلق ((انسان به مفهوم عام ، و نه در جایگاه مشخص اجتماعی)) در ادبیات سیاسی خود بهره می برند !!) البته همگان نیک می دانند که بکارگیری اینگونه واژگان ، به جهت درهم ریختن مرزهای طبقاتی و گرفتن ماهی از آب گل آلود است! چرا که اگر مبارزه ، جهت طبقاتی پیدا کند ، آنگاه همهء پنبه ها رشته شده ، پتهء این جماعت روی آب می افتد!!!

امپریالیستها (آمریکا و اروپا) نیز ، دقیقا از همین نقاط ضعف وارد شده ، تمامی توان خویش را بکار گرفته اند ، تا از یکسو ، با تظاهر به همسوئی در جهت خواست مردم ایران برای تغییر مدیریت ، و از سوی دیگر ، دامن زدن به اختلافات قومی ، به قول آقای دیک چنی ، هم پیالهء جرج بوش ، ((ریشهء ملت ایران را بسوزانند !!!)) . هم ایشان هستند که در یک طرح استراتژیک ، قرار است از کشور کنونی ایران ، بیست و یک کشور مستقل بیرون بکشند!!

البته که شتر در خواب بیند پنبه دانه ، ولی حقیقت اینستکه ، اینها از مواردی است که غفلت ناپذیر است و هوشیاری همهء ملت ایران را می طلبد . مردم ایران ، البته که متوجه هستند : تمامی جریاناتی که با حمایت امپریالیستها ، شعار ضد رژیم می دهند و همهء آنهایی که یکسبه خواب نما شده ، مدافع فدرالیسم!! شده ، خوابهای طلائی! می بینند ، دستشان در یک کاسه است و در ماهیت ، هیچ تفاوت اساسی ای با مرتجعین اسلامی حاکم بر ایران ندارند ، و درست بر همین اساس هم هست که حنایشان رنگی نداشته ، با همهء زوری که زده اند و می زنند ، راه به جائی نبرده و نخواهند برد!

در پایان ، آنچه می توانم بگویم اینستکه ؛ تلاش در جهت هر چه مستحکم تر کردن مبانی وحدت ملی ، با تأکید بر اشتراکات ملی ، و نه تمایزات قومی - مذهبی و زبانی ، و در ادامه ، مبارزه با جمهوری اسلامی و جایگزینی آن با یک رژیم دمکراتیک معتقد به حقوق انسانی ، دو عامل اساسی در جهت حفظ منافع ملی مردم ایران است .

مشکل استعمار با زبان فارسی



مشکل استعمار با زبان فارسی!

سیاست فارسی ستیزی، سیاست کهنه‌ استعماری است که نگارنده، در مقالات گوناگون و متعدد، بدان پرداخته است، اما نظر به تلاش جدید و سرسختانه ای که اکنون در جریان است تا موجبات فروپاشی فرهنگی و زبانی ملت ایران و همسایگانش فراهم آید، ضروری است بار دیگر به این موضوع بس پر اهمیت پرداخته شود. انگیزه نگارش این مقاله، غیر از مورد فوق، سخنان اعلی، نماینده تبریز در مجلس شورای اسلامی، در اعتراض به دستور فارسی نویسی تابلوهای اصناف در استان آذربایجان شرقی است.

همانگونه که می دانید، زبان فارسی، در حال حاضر، نه زبان یک قوم خاص، بلکه زبان

مشترک اقوام ایرانی و حتی ملیتهای مختلف (افغان و تاجیک و ...)، هم در حوزه جغرافیائی ایران، و هم در خارج از این حوزه (یعنی حوزه نفوذ ایران قدیم)، است. این زبان، نه تنها وسیله ارتباطی میلیونها انسان در طی هزاره ها بوده، بلکه همچون نماد و شاخصه بخشی از فرهنگ بشری است که سنتها و آداب و رسوم و هنر و تاریخ مردمان بسیاری را در نقاط مختلف جهان، باز می نمایاند. بخش بزرگی از عظمت و روح اندیشه انسانی در طی هزاره ها، با این زبان پیوند دارد و با این زبان خود را بیان کرده است و اکنون جزو میراث گرانقدر همه بشریت، بخصوص در مناطقی است که هنوز به این زبان تکلم می کنند و یا آنرا می نگارند.

تا پیش از ورود استعمار به خاور میانه، تنها مورد فارسی ستیزی در تاریخ این منطقه، مربوط به دوره حمله و سلطه اعراب بوده است که آنهم در طی زمان (در برابر عظمت فرهنگی این زبان) رنگ باخته است و اما پس از ورود استعمار و بخصوص، همزمان با سلطه کمپانی هند شرقی و استعمار حيله گر انگلیس، فارسی ستیزی، تبدیل به یک راهبرد اساسی در سیاست غارتگران بین المللی (بخصوص انگلیس و آمریکا) شد. تعیین این راهبرد، به مبارزه همه جانبه ای تبدیل شده است که به اشکال مختلف در دو دهه سال گذشته، پیش برده شده و تا حدودی متأسفانه توانسته است از حوزه نفوذ فرهنگی زبان فارسی در بین ملل خارج از جغرافیای سیاسی ایران، بکاهد. (بیاد آورید تغییر زبان مردم هند را از فارسی به انگلیسی).

اکنون که راهبرد جدید سیاسی امپریالیسم برای منطقه، بر تکه تکه کردن کشورهای بزرگ و تشکیل فدراتیوها و مناطق کوچک قابل کنترل، قرار گرفته است، سیاست کهنه فارسی ستیزی، با تزریق دلار و امکانات، جان تازه ای یافته است و متأسفانه مسئولین ایران غافل هستند، و بخش بزرگی از روشنفکران؛ بازی خورده و یا خائن و ناآگاه!

هم از اینروست که یکشبه، جنایتکاران بین المللی، مدافع حقوق زبانی اقوام ایرانی شده اند!! صدها صفحه اینترنتی در هویت سازی برای مردمان با گویشها و زبانهای مختلف ایجاد شده، رادیو و تلویزیون به زبانهای محلی علم شده، نظریه پردازان استعمار به تاریخ سازی و تاریخ نویسی مشغول گشته اند و برای ظلم مضاعف به غیر فارس زبانها، اشک تمساح می ریزند!

کسانیکه در طی یکصد و پنجاه سال، زبان انگلیسی را با زور سر نیزه و بقیمت ریختن

خون میلیونها انسان در سراسر جهان، به زبان بین المللی تبدیل کرده و موجبات نابودی رسمی صدها زبان و گویش محلی و فرهنگهای غنی وابسته به آن را فراهم نموده اند، اکنون به منبر رفته و برای اصالت گویشها و زبانهای محلی ایران، روضهء علمی می خوانند!!!

ناگفته پیداست که آنچه در آن بحث نیست، ارزش برابر همه زبانها و گویشهای مردمان، نه تنها در ایران، بلکه در همهء جهان است و صد البته این حق طبیعی هر انسانی است که با زبانی که دوست می دارد زندگی کند و با جهان روبرو شود. دقت شود که در اینجا بهیچوجه، مسئله، مسئلهء تحلیل تمایزات و تفاوتهای زبانی، و اثبات و انکار هیچکدام نیست، بلکه بحث بر سر سیاست کثیفی است که، با دستمایه قرار دادن تفاوتهای گویشی و زبانی، تلاش دارد تا مردمانی را به قتلگاه فرستاده، زمینه را برای فروپاشاندن کشورها فراهم آورد.

این تقریباً اصلی پذیرفته شده در سطح بین الملل است که اقوام و طوایف و ملل گوناگون، ضمن استفاده از لهجه ها، گویشها و زبانهای متفاوت، به جهت ارتباطات گسترده تر و زندگی در جامعه ای نظام مند که کشور نامیده می شود، از زبانی مشترک، که معمولاً رسمی خوانده می شود، استفاده نمایند و امور کشوری، از ارتباط و آموزش سراسری گرفته، تا ثبت اسناد را، با آن زبان انجام دهند.

در کشورهای بزرگ جهان، همچون چین و هند و آمریکا و کانادا و روسیه و ... مردمانی بسیار متفاوت از هر جهت، با داشتن صدها زبان و گویش مختلف، از طریق زبانی مشترک با هم ارتباط دارند و سازندهء یک نظام و یک هویت ملی گشته اند.

در ایران نیز که پیشگام همهء کشورهای فوق در شهر نشینی و تشکیل کشور و ملت و دولت واحد است، این موضوع، یعنی بکارگیری زبان مشترک، هزاران سال است که عمل کرده و می کند و هرگز هیچ قوم و طایفه ای منکر اصل بدیهی وجود زبان مشترک نبوده است و اکنون بطریق اولی، زبان مشترک ایرانیان، دیگر، تنها یک زبان برای ارتباط نیست، بلکه همچنین یک هویت و تاریخ و فرهنگ مشترک و حتی تولید یک ملت واحد است که ایرانی خوانده می شود! دقیقاً به همین دلیل است که استعمار تلاش زایدالوصفی را در جهت فروپاشی زبانی ملت ایران بکار گرفته است! چرا که خوب می داند که: تنها و تنها چیزی که قادر است ساختار مستحکم نظام ملی و فرهنگی ایران را در هم بریزد و ملت ایران را دچاراز هم گسیختگی و چند پارگی

کند، به زیر ضرب بردن زبان فارسی است!

آنها از روشهای متفاوتی در جهت رسیدن به هدف فوق الذکر استفاده می کنند که در مقالهء جداگانه ای به آنها پرداخته ام. مهمترین این روشها: ۱- در تقابل قرار دادن گویشها و زبانهای محلی با زبان فارسی و ۲- هجوم فرهنگی از طریق زبان انگلیسی است!

* * *

در کشور سیصد میلیونی آمریکا، با وجود صدها قومیت و زبان متفاوت، هنگامیکه عده ای از اعراب جمع می شوند تا مدرسه ای را بر پا دارند که جدا از نظام آموزشی سراسری، فرزندانشان را با زبان عربی آموزش دهد، یکباره تمامی جامعهء امریکا و رسانه ها و مسئولین و احزاب به حرکت درمی آیند که: نه! هرگز!! چنین چیزی نظام آموزش هماهنگ را در آمریکا زیر سوال می برد و جامعهء آمریکا را دچار چندگانگی؟! می کند!!!

جالبی قضیه اینستکه سیاستمداران همین جامعه، که اینگونه می اندیشند، از زبان روشنفکر و نویسنده و فعال سیاسی و حکومتگر ایرانی (مسئولین قومگرای جمهوری اسلامی)، به سخن می آیند که اقوام ایرانی باید بزبان خویش آموزش ببینند!!! دقت کنید که قضیه، قضیهء آموختن زبان مادری بعنوان یک واحد درسی نیست، بلکه آموختن به! زبان مادری و گویشهای محلی است!

بر این اساس است که می بینیم آقای اعلی، نمایندهء تبریز در مجلس به منبر رفته و می گوید که چرا فرمانداری تبریز بخشنامه صادر کرده و گفته تابلوهای اصناف باید بفارسی باشد؟! براستی یعنی این آقا نمی داند که اگر قرار باشد هر منطقهء کشور تابلوهای خود را بزبان و گویش محلی بنگارند، نظام آموزشی بزبان خود داشته باشند، رادیو و تلویزیون با زبان محلی داشته باشند و همهء امور خود را با زبان و گویش محلی خود رتق و فتق کنند، آنگاه چه چیزی از کشوری بنام ایران باقی می ماند؟ نه ایران، که هر کشوری در سطح جهان بخواهد به ساز این آقایان قومگرا برقصد، باید فاتحه خود را بخواند! یعنی این آقا نمی فهمد و یا نمی داند که بر اساس نگرش آنجناب، هر روستا در منطقه ارومیه، صلاحیت تبدیل شدن به یک کشور را دارد!!!

این آقایان، واقعا این بلاهت بی حد را چگونه توجیه می کنند؟ آنهم درست در زمانی که تمامی امپریالیستها، همچون گرگ های گرسنه، در کمین نشسته اند تا این میهن کهن و میراث گرانقدر آنرا تکه تکه کنند و به یغما ببرند!

آقای اعلی و دیگر قومگرایان عزیز باید بفهمند که وجب به وجب خاک ایران، متعلق به همه مردمی است که در هر نقطه آن زندگی می کنند. خاک آذربایجان به همان اندازه که به آذربایجانی ها تعلق دارد، به خراسانی ها و بلوچها و لرها و ... هم تعلق دارد و بالعکس! بر این اساس، گویش و زبان متفاوت، بهیچوجه برای آنجنابان ایجاد حق نمی کند. بلکه این مازندرانی و گیلک و خراسانی و عرب و لر و کرد و بلوچ است که حق دارد وقتی به استان آذربایجان سفر کرده و یا آنجا را برای زندگی بر می گزیند، بدون هیچ مشکلی از طریق زبان مشترک، بتواند امور خود را بگذراند و خود را در خانه خویش احساس کند نه یک مملکت بیگانه!!! به همانصورت که وقتی یک آذری به جهت تفریح و یا زندگی به گیلان و مازندارن سفر می کند، ساکنین آن منطقه با زبان فارسی، و نه زبان محلی!، با او سخن گفته و با آغوش باز از وی استقبال می کنند، چرا که او را ایرانی می دانند و هموطن!

آیا آقای اعلی تا کنون به این اندیشیده است که هنگام سفر به مازندارن، اگر تابلوهای مازندرانی ها به زبان محلی باشد، ممکن است او بجای غذا خوری به آبریزگاه برود؟! و بجای خانه استاد غلامرضا از خانه مشهدی حسن سر در آورد؟!!

از شوخی گذشته، در پایان می خواهم فقط بگویم که تک تک هموطنان گرامی، از هر قوم و قبیله ای و با هر گویش و زبانی، در حفظ میراث مشترک، یعنی زبان فارسی، مسئولند و هر گونه کوتاهی د رایمنورد، ضربات جبران ناپذیری به آینده فرزندان آنان خواهد زد!

مشکل استعمار با زبان فارسی، نهفته در حقارتی است که از منظر تاریخی نسبت به فرهنگ ایجاد شده توسط این زبان، احساس می کند! از سوی دیگر، همین فرهنگ، تبدیل به سد محکمی در برابر اشاعه فرهنگ بورژوائی و اعمال سلطه او شده است!! هم از اینروست که یک کینه تاریخی و یک مانع در راه سلطه همه جانبه، دست در دست هم داده، ایشان را به فکر تقابل نرم افزاری با این زبان انداخته است، آنهم زبانی که پیش قراولان اندیشه و هنر و فلسفه غرب در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند: (گوته، پوشکین، انگلس، ...).

زبان فارسی، هویت و هستی تاریخی ایران است، دشمنی استعمار با آن، ریشه در دشمنی با همین هویت و هستی فرهنگی و تاریخی دارد. درست بر همین اساس است که مزدوران قلم بدست ایشان، بجای دشمنی با سیاستمداران ایران، به حکیم و اندیشمند بی نظیر و فرزانهٔ انساندوست توس، ابوالقاسم فردوسی، حمله می کنند!!!

آقای اعلیٰ نیز، اگر براستی ایرانی هستند و ریگی به کفش ندارند، باید در برابر فرهنگ و زبانی که انگلس و گوته را به تعظیم واداشته، زانو زده و بخاک افتند!...، لازم به گفتن نیست که در غیر اینصورت، ما هم، نه بعنوان یک هموطن، بلکه بعنوان یک بیگانهٔ متجاوز، با ایشان روبرو خواهیم شد!

امنیت ملی ، یعنی : دفاع فرا سرزمینی

-اوضاع جهانی ، به جهت اقتصادی ، سیاسی ، نظامی ، و فرهنگی ، به شکل شگفت آوری دچار تغییر گشته است . گهگاه ، شتاب تغییرات و دگرگونی ها آنچنان بوده است ، که نه تنها تاکتیک ها و راهبردهای کوتاه مدت را دستخوش تغییرات بنیانی کرده است ، که حتی دولتها ، و به طریق اولی ، بلوک بندیها را ، به تجدید نظر در استراتژیهای بلندمدت واداشته است

از میان حوزه های گوناگون که می تواند مورد بحث قرار گیرد ، یکی هم حوزهء باز تعریف استراتژی نظامی کشورها و بلوکها ، و رابطهء آن با منافع ، و دفاع ملی ست . تجربه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و دفاع مشترک بلوک شرق (پیمان ورشو) ، به روشنی نشان داد : متغیر دفاع ملی ، همیشه و در همه حال تابعی از منافع ایدئولوژیک و یا بلوک بندیهای زمانی نیست . به زبان روشن تر ، در همان حال که پیمان ورشو ، بمثابه پیمانی ایدئولوژیک - نظامی ، درهم می ریزد ، این امکان وجود دارد که استراتژی دفاع ملی به قوت خود باقی مانده ، و در چهارچوب مرزهای ملی ، باز تعریف ، شود ((مانند روسیه)) . با توجه بدین مقدمه ، تدوین و تدقیق استراتژی دفاع ملی و امنیتی ایران و مرزهای تعریف شدهء آن ، جدا از ساختار ایدئولوژیک ، و نوع رژیم حاکم بر این سرزمین ، از اهمیتی به سزا برخوردار است .

دکترین های نظامی ، در رابطه با منافع ملی ، عموماً بر دو محور استوارند :

الف: حوزهء دفاع از منافع ملی در چهارچوب مرزهای ملی .

ب: حوزهء دفاع از منافع ملی در شعاع فرامرزی

کشورهائی همچون آمریکا ، روسیه و انگلستان ، بطور اخص ، بر اساس دکترین ((ب)) عمل کرده و می کنند ، و درست بر همین اساس ، حداقل پس از جنگ جهانی دوم ، نگرانی حاصل از مورد تعرض قرار گرفتن ، در حوزهء مرزهای سرزمینی را نداشته اند ، و از طرفی ، نظر به اینکه نگاه به دفاع ملی ، در خارج از مرزهای ملی مورد نظر بوده است ، استراتژی تسلیحاتی و توان نظامی ایشان نیز ، بر این اساس تعریف شده ، و طبیعتاً از قدرتی مافوق تصور برخوردار شده است . یکی از اصلی ترین امتیازات اتخاذ

چنین استراتژی ای ، کشاندن حوزهء درگیری به عرصه ای ست (جهان) ، که همواره قدرت رقیب را از فکر امکان ریسک باز می دارد. در چنین شرائطی ، ((رقیب)) هر چند هم از توانائی های فوق العاده ای برخوردار باشد ، نظر به اینکه منافع فراملی خود را در خطر می بیند، فکر امکان تعرض به مرزهای سرزمینی را از ذهن خود بیرون می کند ، و تن به رقابت و سازش ، و استفاده از روشهای صلح آمیز می دهد. در چنین استراتژی ای ، ایجاد پایگاههای نظامی قدرتمند با توانائی واکنش سریع ، در حوزه ای هر چه گسترده تر ، از اولویت برخوردار می شود ، و امتیازدهی به کشورهای دیگر ، با توجه به میزان همکاری آنها در پیشبرد این استراتژی صورت می پذیرد. از سوی دیگر ، چنین کشورهایی را به نوعی هم پیمان ، در صورت بروز درگیری و چالش های سیاسی ، مبدل می سازد . برخورداری از توان تاکتیکی ، هسته ای و موشکی ، در چنین استراتژی ای ، از اولویت برخوردار است

در طرح دکترین ((الف)) ، (که تقریباً دکترین نظامی اکثریت کشورها را تشکیل می دهد) ، دفاع از منافع ملی ، در چهارچوب مرزهای سرزمینی ، تعریف می شود ، یا حداکثر ، تکیه به بلوک بندیهای منطقه ای ، که به واقع ، هیچگونه تضمین و تعهدی را ایجاد نمی کند . تکیه این دکترین ، بر نیروی ملی و توانائی های مردمی ست . هر چند در حوزهء درگیری جنگی ، این دکترین ، می تواند از عامل مثبت حضور نیروهای ملی و مردمی سود ببرد ، اما همزمان ، ضعف عمده این است : اولاً قادر به جلوگیری از فکر تجاوز به مرزهای سرزمینی نیست ، و دوماً نظر به اینکه حوزهء درگیری را به داخل مرزهای سرزمینی می کشاند ، خسارات و آسیب های ناشی از آن فوق العاده زیاد است و ریسک تحمیل تجزیه نیز به صورت غیر قابل تصویری وجود دارد .

نظر به آنچه ذکر شد ، اکنون باید به این پرسش ، پاسخ داد که : رابطه استقلال ، امنیت ملی ، و منافع سرزمینی مردم ایران ، با توجه به کدامیک از مولفه های مذکور باید تعریف شود ؟ آیا مولفه هائی همچون تناقض و تضاد منافع طبقاتی در داخل کشور ، تعارضات ایدئولوژیک در سطح ملی ، کشمکش بر سر نوع رژیمی که بر سر کار است ، و جایگزین های ممکن آن ، اختلافات قومی ، مساله دمکراسی و دیکتاتوری ، و مسائل بسیار دیگر ، که همگی از مهمترین مقولات پیش روی مردم ایران است ، می تواند ، و یا باید ، به مانعی در اتخاذ یک دکترین صحیح ، در آنچه به سرنوشت تاریخی این سرزمین باز می گردد ، شود یا خیر ؟ از نظر نگارنده : خیر

موقعیت حساس کنونی ، به لحاظ جهانی ، منطقه ای و ملی ، این ضرورت را بیش از پیش مطرح می سازد که امنیت ملی ، بمثابه دفاع فراسرزمینی ، به عنوان یک دکترین نوین نظامی مد نظر قرار گرفته ، توانائی نظامی ایرانیان هر چه سریعتر ((با دستیابی به سلاحهای استراتژیک)) فرا بالیده ، به ضمانتی همیشگی برای حفظ مرزهای سرزمینی و منافع ملی ، تبدیل شود. جغرافیای سیاسی منطقه خاور میانه ، سرعت ، در راستای منافع امپریالیسم ، در حال تغییر است. تنها گزینهء مناسب در جلوگیری از تکرار فجایعی همچون عهدنامه های گلستان و ترکمانچای ، سرعت بخشیدن به شکل دهی سپر امنیتی ، با استفاده از سلاحهای استراتژیک !!! (بدون توجه به جنگ روانی امپریالیستها) ، و همچنین ، باز تعریف مقولهء امنیت ملی ، به عنوان دفاع فراسرزمینی است !!

بهمن ماه ۱۳۸۱